

مشروطه خواهی و شریعت‌مداری

صفاءالدین تبرائیان

گذرگاه

ایران، به عنوان یکی از پرتحرک‌ترین جوامع جهانی با خاستگاه تاریخی کهن، در زمره کشورهای پیشگام عالم است که به نوسازی و تجدّد اندیشید و رخداد مشروطه شاهدهی بر این مدعاست. در دهه پیش از جنگ جهانی اول، شش کشورگفتمان مشروطه را در عمل و ساخت اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، هر کدام به گونه‌ای، پشت سر نهاده تجربه کردند؛ این کشورها عبارت بودند از: روسیه (۱۹۰۵)، ایران (۱۲۸۵ش/۱۹۰۶م)، عثمانی (۱۹۰۸)، پرتغال (۱۹۱۰)، مکزیک (۱۹۱۱)، و چین (۱۹۱۲).

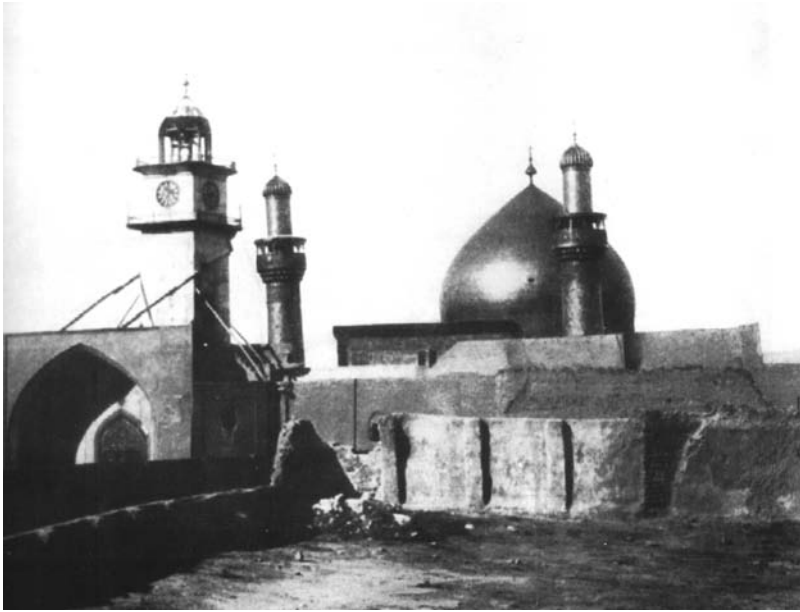
ایرانیان یک نهضت تمام عیار را محقق ساختند؛ خیزشی که با راهبری اندیشمندان دینی و سیاست‌ورزان ملی به منظور تأسیس عدالتخانه همراه بود و در برابر خط استبداد صف‌آرایی کرد. از این رو به باور شمارفزونی از پژوهشگران، جنبش مشروطه فارغ از عوامل تأثیرگذار و پیامدهای بعدی آن در قالب تکاپوی ضد استبدادی قابل فهم است. تعریف و ترجمه این عده از مشروطه بسیار ساده است. مشروطه از منظر اینان انقلابی برای محدود کردن اقتدار سنتی است. مشروطیتی در تقابل با مطلقیت؛ چرا که قدرت سیاسی پیش از مشروطه ساختی خودکامه دارد و بنای حاکمیت شاهان مستبد بر زورگویی، ندیدن مردم و بی‌اعتنایی به رأی و نظر آنان قرار داشت. رابطه حاکمیت با رعیت از بالا به پایین بود. بی‌اعتنایی به افکار عمومی و مطالبات جمهور در پندار و کردار زمامداران موج می‌زد؛ توگویی طبقه حاکم برای جبران زیانهای وارد شده به خود و انباشت ثروت و غارت منابع طبیعی، به سرزمینی اشغال شده پای نهاده است. بی‌شک این امر نه تنها به بیگانگی مردم از حکومت انجامید بلکه ته‌مانده هر گونه احساس

مسئولیت اجتماعی را نیز در آن در هم شکست. حدود اختیارات سلطان نامحدود و او فعال مایشاء بود که احدی را یارای پرسش از کارکردش نبود. مُلک و ملت، ما یملک اش به شمار می آمد و قدرت او موسّع و فوق تصور بود و اعمال قدرت هم بر مناسبات آمرانه مبتنی بود.

اوضاع در زمانه مشروطه به جایی منتهی شد که مشروطه خواهان هدف محوری خود را مقید کردن این بی حد و مرزی و نهادن لگام بر دهان اسب قدرت سیاسی و مهار سرکشی و خودکامگی شاه و به چارچوب درآوردن این بی قاعدگی و بی رویگیهای حکومت قلمداد کردند. هر چند معانی مترادف دیگری را می توان در آراء برخی نخبگان و نوع تلقی آنان از مشروطه جست که ویژگی برجسته حکومتی غیرخودکامه و مبتنی بر قانون را تداعی می کند و دلالت بر خواست عمومی و مردمی آن دوره به محدود کردن قدرت مطلق دارد. آنچه سید جمال الدین اسدآبادی در بیان خود با عنوان «مقیده» از آن تعبیر می کند، یا علامه میرزا حسین نائینی با عنوان «محدوده»، یا منورالفکری چون میرزا ملکم خان با واژه «معتدله»، از آن یاد می کند، ناظر به برداشتهایی است که در آن ایام از آن مفهوم پدیدار شده بود، اگرچه باید اذعان داشت که این مفروضات ملهم از خواست عمومی به صورت ناپایدار و گذرا و از همه مهم تر تغییر ماهیت یافته، تحقق پذیرفت.

به رغم آنچه پیشگفته آمد هر تصور و تصویری که به ذهن متبادر و در عالم فکر ترسیم گردد از جو حاکم و فضای عصر مشروطه، برداشتهای متفاوتی را از این رویداد بسی حائز اهمیت که نقطه عطفی در تاریخ معاصر ایران به شمار می آید، سامان می دهد. دیدگاههای تاریخی بر اساس انگاره های مختلفی شامل بسترها، علل موجد، نیروی محرکه و فراز و فرود وقایع شکل می گیرد. لیک شالوده دآوری را با مواد و مصالح یک قرینه سازی و شبیه نمایی تاریخی نمی توان پیوند داد و آن را جایگزین یا جانشین تحلیل مستند و استنتاج ملموس کرد. آنچه از این رهگذر عاید می شود به کاریکاتور بیجانی می ماند و ماکتی کژدیسه از حقیقت تاریخی خواهد بود. تاریخ نه عرصه شعاردهی است و نه جای طرح نظرات شخصی و عرضه آن به شکل احکام قطعی و متقن چنان که گویی جای بحثی در این زمینه ها باقی نیست. نمی توان این گونه به چرخش قلمی به طور یک کاسه، پرونده یک خیزش و تفکر استخواندار را بست. دست اندازها به مشق تاریخی که سفت و محکم نباشد آسیب می زند و زیان وارد می نماید.

تردیدی نیست جنبش مشروطیت ایران از کاستی نظری رنج می برد. هر کس به



بارگاه حضرت علی علیه السلام (۱۹۱۱م)

دلخواه تعریفی از مشروطه ارائه می‌داد. مشروطه‌های گوناگون پدیدار گشت. معضل شاید از منظری نفس استبداد نبود بلکه ناکارآمدی حکومت سلطانی مستبد بود و زورگویی دولت مطلقه که بیش از همه رنجش مردم را موجب آمده بوده که آخرالمر به عصیان عمومی انجامید. بنیاد اینکه «شاه باید سلطنت کند، نه حکومت» از این برهه نهاده شد، هر چند در این میان می‌بایست به یک کج فهمی در درک مشروطه‌خواهی اشاره کرد که عده‌ای، و به خصوص هواداران جمهوری، آن را مرادف با سلطنت‌طلبی پنداشته‌اند؛ حال آنکه حکومت مشروطه، چنانچه گفته شده، به دو صورت متصور است: جمهوری و سلطنتی؛ و مشروطه‌طلبی به هیچ‌وجه در برابر جمهوریخواهی نیست. چه بسیار رژیمهای جمهوری که از نظامهای سلطنتی مستبدترند. یادآور می‌شود «در گذشته حکومت را به حکومت سلطنتی و حکومت جمهوری تقسیم می‌کردند، اما امروزه این تقسیم‌بندی اعتباری ندارد؛ زیرا ممکن است که در یک حکومت ظاهراً جمهوری، قدرت در دست مردم نباشد (مانند کشورهای آمریکای جنوبی)، یا در یک

کشور سلطنتی مردم صاحب حقوق و اختیاراتی باشند (مانند انگلستان). امروز مبنای تقسیم حکومت، میزان دخالت مردم در سرنوشت مملکت است و بدین‌گونه حکومت، بسته به اینکه مردم زمامدار کشور باشند یا نباشند، به حکومت‌های دموکراسی و دیکتاتوری تقسیم می‌شود.^۱

سالها پیش محمدعلی فروغی در آماده‌سازی نخستین رساله‌ای که در باب حقوق اساسی به زبان فارسی تهیه شد، چنین آورد:

دولت یا استبدادی است (absolue) یا مشروطه (representatif). استبدادی آن است که صاحبان قدرت خودسر و مختار مطلق باشند و اعمال ایشان مقید به قید قانون نبوده و در تحت نظارت کسی نباشد. مشروطه آن است که اعمال صاحبان قدرت مقید به قید قانون باشد و جماعتی بر ایشان ناظر باشند و قدرت ایشان را تعدیل کنند.^۲

صرف‌نظر از کاستی نظری در جنبش مشروطیت و تصورات مبهم و متشتتی که در آن روزگار از حرکت و مقصود نهضت پدیدار شد، جریان مشروطه به زایش و تأسیس بنیادهای مهم و مؤثری چون قانون اساسی، تفکیک ابتدایی و نسبی قوا، و به عبارت دیگر، توزیع گسترده عمودی قدرت به افقی، تکوین مجلس، شکل‌گیری احزاب، استحکام آزادیهای مطبوعاتی، به‌رغم سوءاستفاده‌هایی که از آن به عمل آمد و... شد. مشروطه، سرآغاز فصل نوین و مبین پایان دورانی با ماهیتی استبدادی است و آغاز شکوفایی عصری که به پیدایی دولت مدرن و مناسبات تازه انجامید، هر چند بسیاری از مشروطه‌خواهان در رهگذر جنبش به نقطه‌ای نگریستند که در دسترس نبود. طرح خواسته‌هایی چون اصلاحات بوروکراتیک و پافشاری بر نوسازی فرهنگی، تندرویهای احزاب و راهبران فکری و سیاسی و مطبوعات، گسترش نوعی ناسیونالیسم افراطی، رویکرد غرب‌گرایانه، که به نگرش شدید قشر دیندار جامعه انجامید و خلاصه افزایش بی‌رویه سطح توقعات و مطالبات مردمی، از جمله عوامل ناکامی نهضت مشروطه ایرانی شمرده می‌شود؛ اما نباید فراموش کرد که جنبش مشروطیت، برای نخستین مرتبه در

۱. مصطفی رحیمی. اصول حکومت جمهوری. تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸. ص ۲۰؛ قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی. تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۷. ص ۲۷.

۲. میرزا محمدعلی خان بن ذکاءالملک. حقوق اساسی (یعنی) آداب مشروطیت دول. بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۲۵ق. صص ۱۷-۱۸.

تاریخ ایران، قانون را به جای اراده فردی نشانند و این سرآغاز عصری نوین و طلیعه دگرذیسی ساخت سنتی و نوید پوست‌اندازی در ابعاد اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است و با وجود گذشت یک سده، بخشی از هویت ایرانیان که برای برقراری عدالت و تقابل با زورگویی مفرط قیام کردند، محسوب می‌شود.

مشروطه به شناسنامه ملی می‌ماند که نمی‌توان آن را از تاریخ پاک کرد و یا از یاد برد. نهضت بیدارگری و داد بر ضد بیداد، هر چند مشروطه‌خواهان، موقعیت خود را در وضعیتی که پدید آمده بود درک نکردند. گذشت حوادث، تند و توفانی بود، به طوری که مجال بهره‌وری از معرفت تاریخی را به دست نمی‌داد. هر چند در آغاز، چراغ راه در اختیار نخبگان جامعه بود، لیک بدنه جریان در پرتو چراغی گام برمی‌داشت که دیگران برافروخته بودند. پیشاهنگان روشنفکری و پیشقراولان سیاست‌ورزی زیر فشار و تأثیر اوضاع و احوال دشوار محیط پیرامونی به جای اتکا به فرهنگ دینی و ملی و سنن بومی به تجلیات تولیدات فکری بیگانه تکیه کردند. رویگردانی از اندیشه ریشه‌دار خودی، ضعف نیروی اندیشه در برابر ایدئولوژی فرنگی، شیدایی مفرط به داشته‌اجانب، فرصت بررسی، تأمل و تدقیق درباره این داشته‌ها را ستاند. اعتماد ملی به تواناییها و آنچه خود داشتند روزه‌روز کاهش یافت. ارکان سرمایه ملی پیشتر متزلزل شده بود. ایرانی‌واله‌جست و جوگری، در این برهه، نقادی را از یاد برد و نگاهها به مراجع بیرون از قلمرو جغرافیایی معطوف گشت. هر چند جامعه از یک مرحله تاریخی به مرحله جدید گذر کرده بود لیک مردم برنامه مشخصی برای «نو» کردن خود و محیط پیرامون با وجود انگیزه‌هایی که از آن برخوردار بودند نداشتند. البته اوضاع فرهنگی، سیاسی، اجتماعی چندان مهیای نوزایی فکری و ارائه راهکار اندیشه‌ای نبود؛ با این حال، هر کس از منظر خود نسخه‌ای به منظور برونرفت از آن موقعیت بحران‌زا می‌پیچید.

جامعه به شدت تکان خورده بود و مردم سراسیمه از خواب غفلت بیدار شده بودند، اما سرگیجه و خمار آلودگی ناشی از آن نوعی آنارشسیسم ذهنی را پدیدار ساخته بود. شتاب در رفتار اجتماعی و سیاسی همه جریانها دیده می‌شد. همه گمان می‌کردند که وقت زیادی ندارند و مایل بودند هر چه زودتر و سریع‌تر از موقعیت مخاطره‌آمیز و بحرانی آن زمان خارج شوند و به وضعیت مطلوب برسند، اما بی‌شک در موقعیت به‌هم‌ریختگی اوضاع نمی‌شد انتظار اندیشیدن صحیح و معقول را داشت. بازتولید فکری به فراغ بال و محیط امن و آسوده نیازمند است. به هر روی، ارزیابی موضعگیری

گروهها و جناحهای مختلف و رفتار سیاسی آنان در سپهر مشروطیت ایران و بستر تحولات آن، بسیار دشوار و حدیث مفصلی است؛ چنانچه بررسی تدریجیها، که کمر مشروطه‌خواهان مستقل را شکست، نیاز به تأمل فزون‌تر دارد. زیاده‌خواهی‌هایی که به هرزگی سیاسی - اجتماعی نیز آلوده شد و در یک گزاره می‌توان گفت:

قدرت‌خواهی و خودسری، حتی اغتشاش‌طلبی بسیاری از انجمنهای مشروطه‌خواه، بدفهمی و کارندانی و کارشکنی انقلابیون افراطی، سوءاستفاده از آزادی بیان و قلم و مطبوعات، عامل مهم و مؤثر در تسریع حمله مخالفان در هر دو جبهه، جبهه نظر و عمل، بوده است.

افراطیون در عمل نشان می‌دادند که آنچه که از مشروطه آموخته‌اند، گاه تا چه حد سطحی، نابهنجار و ویرانگر بوده است.^۳

به‌رغم آنچه پیشگفته آمد، جنبش مشروطیت ایران مبدل به صحنه رویارویی و منازعه فکری علمای دینی نام و نشان دار شد. از منظری، ریشه و پس‌زمینه‌های تئوریک اختلاف‌نظری روحانیان در جریان نهضت مشروطه ایران را باید در ناحیه بین‌النهرین و عتبات عالیات و به طور مشخص نجف‌اشرف، پایگاه و کانون علمی و پایتخت جهان تشیع جست. تکاپوی نگارنده در این نوشتار بر آن است تا تراز مطالبات مشروطه‌خواهان در جنبش مشروطیت ایران را از رهگذر بررسی برخی مواضع آیت‌الله سید محمدکاظم طباطبایی یزدی، صاحب‌عروة‌الوثقی که از منظر وی مشروطه‌طلبی در تعارض با شریعت‌مداری است، مورد بررسی قرار گیرد. دایره اختلافات نظری محدود به منورالفرکان نبود و بر حسب بازتاب نارسا از برخی مفاهیم و خلط مباحثی شاهد جبهه‌گیری و اعلام مواضع بیسابقه‌ای از طیف وسیع اهل علم هستیم که همگی آن خاستگاه شریعت‌مدارانه داشت و به گسترش دایره مباحث نظری و پیچیدگی اوضاع افزود.

نجف در آستانه جنبش مشروطیت ایران

برآمدن نهضت مشروطیت، که در اوایل سده بیستم در ایران پدید آمد، به‌طور خلق‌الساعه نبود و زمینه‌های آن در نیمه دوم سده نوزدهم به روزگار ناصری فراهم آمد و اوضاع عمومی را دستخوش نابسامانی کرد. وقایعی که در ایران می‌گذشت علمای شیعه

۳. ماشاءالله آجودانی. مشروطه ایرانی و پیش‌زمینه‌های نظریه «ولایت فقیه». ج ۱. لندن، فصل کتاب، ۱۳۶۷ش/



آیت‌الله سید محمدکاظم طباطبائی یزدی و نفر سمت چپ ایشان سید محمود فرزند آقا کاظم

مقیم عتبات عالیات را ناگزیر به موضعگیری کرد. آنان نگران بودند و نمی‌توانستند در خصوص رخداد‌های یگانه کشور شیعه جهان بی‌اعتنا بمانند. از این رو، تمامی توان خود را به منظور حفظ استقلال ایران و رهایی مردم رنج‌دیده از زیر یوغ ستم به کار بردند. دیری نپایید که پای مجتهدان طراز اول نجف به گاه طرح پرسشهایی از سوی مقلدان آنان در باب حرمت و حلیت مشروطه به این حوزه کشیده شد. علما در این باره به گونه‌ای روشن با یکدیگر اختلاف نظر پیدا کردند و دو جریان تکوین یافت. جریان نخست را آیت‌الله شیخ محمدکاظم خراسانی رهبری می‌کرد. روحانیان شاخصی چون میرزا حسین میرزا خلیل، شیخ محمدحسین نائینی، شیخ علی شرقی، سید هاشم هندی، شیخ حسن دخیل، شیخ علی مانع، سید مسلم زوین، شیخ محمدجواد جزائری، شیخ محمدحسین شلیله، و شماری از روحانیان مبرز خاندانهای جواهری، شبیبی، کمال‌الدین، و کاشانی، در این جبهه جای داشتند. اما جریان دوم منتسب به آیت‌الله سید محمدکاظم یزدی بود. خاندان کاشف‌الغطاء، به ویژه شیخ احمد و شیخ محمدحسین؛ همچنین خاندانهای سمیسم، مطوک، محی‌الدین، دجیلی، حلی، حجی و محبوبه در زمره جانبداران این طیف به‌شمار می‌آمدند. مردان دو قبیله معروف «زقرت» و «شمرت» نیز در این جناح قرار داشتند. گروه نخست نامبردار به «مشروطه‌خواهان» شد و به جماعت دوم «استبدادطلبان» اطلاق گردید.^۴ میان هواداران دو دسته مشروطه و مستبد که بخش دوم آن نامگذاری و تفکیک صحیحی نیست، رقابت و حساسیت فراوان پدید آمد. در محله‌های نجف کار به جایی رسید که کودکان در بازیهای خود به دو تیم مستبد و مشروطه تقسیم شده با یکدیگر به مصاف پرداخته و گلاویز می‌شدند.^۵

هر چند میان آیت‌الله خراسانی و آیت‌الله یزدی، دو تن از شاخص‌ترین علمای تاریخ تشیع، اختلاف نظر وجود داشت، اما دشمنی‌ای در میان نبود. سید، ابتدا در تأیید مشروطه ایران «تحفظ» کرد، همان‌طور که در ابتدا آیت‌الله میرزا محمدتقی شیرازی نظری در تأیید آن ابراز نکرده و یا شیخ حبیب‌الله رشتی؛ اما در این میان، سید محمدکاظم بیش از هر روحانی دیگری مورد تهمت و افترا قرار گرفت.^۶ با آنکه آیت‌الله

۴. حسن الأسدی. ثورة النجف علی الانگلیز أو الشرارة الأولى لثورة العشرين. بغداد، دارالحرية للطباعة، ۱۹۷۵. صص ۱۰-۱۱.

۵. علی الوردی. لمحات اجتماعية من تاريخ العراق الحديث. بغداد، المكتبة الحيدرية، ۱۹۷۴. ج ۳، ص ۱۱۷.

۶. حسن شبر. تاريخ العراق السياسي المعاصر، التحرك الاسلامي ۱۹۰۰-۱۹۵۷ م. بيروت، دارالمنتهى للنشر،

۱۹۹۰. ج ۲، ص ۸۱.

یزدی از علمای طراز اول و مراجع شاخص عصر به‌شمار می‌آمد و صاحب نفوذ کلمه بود، هرگز حاضر نشد جریانی را در رو بر ضد آخوندخراسانی و مشروطه‌خواهان در عتبات عالیات و ایران راه بیندازد و فعال کند تا چه رسد به اینکه رهبری خطی را عهده‌دار شود و عَلم مخالفت آشکار مقابل مشروطه‌طلبان را به دست گیرد. توجه داشته باشیم که سید از فحول علمای امامیه و مفاخر روحانیت شیعه به‌شمار می‌آید که به تیزبینی، اندیشه ژرف و نظرگاه دقیق شهره است. در بیان مقام شامخ ایشان کافی است تنها به این نکته اشاره شود که در دوره معاصر، شماری از روحانیان آغاز مرجعیت خود را با تحشیه و تعلیق بر کتاب مهم فقهی عروۃ الوثقی و طبع و نشر آن اعلام می‌کردند.

در این برهه، غالب عراقیها، به ویژه عشایر آن خطه، پشت سر آیت‌الله یزدی قرار داشتند و از مواضع وی پشتیبانی می‌کردند. آنان مشروطه‌خواهان را از آن رو که دیدگاه‌شان مخالف مرجع تقلیدشان بود، در تنگنا قرار می‌دادند. گفته شده است طلاب علوم دینی به علت ترس از مخالفان مشروطه، تا یک سال نتوانستند از نجف به منظور زیارت کوفه و کربلا خارج شوند.^۷ برخی از پژوهندگان، به استناد نوشته شماری از تاریخنگاران، از جمله احمد کسروی، سید کاظم را عامل تحریک عربها بر ضد مشروطه‌خواهان می‌پندارند و عقیده دارند طرفداران مشروطه به توسط آنان آزار می‌دیدند و مورد انواع دشنامها واقع می‌شدند.^۸ این افراد از اقامه کمترین دلیلی بر نقش و یا دخالت آیت‌الله یزدی در ترغیب، تشویق و تحریض اعراب بر ضد مشروطه‌خواهان عاجزند. همچنین این عده از مورخان کمترین اشاره را به ریشه‌یابی علل ضرب و شتم مشروطه‌طلبان توسط هواداران سید، معطوف داشتند. ناگفته نماند که در نقل این تضییقات نیز مبالغه شده است؛ نظیر آنچه درباره‌ی خارج نشدن طلاب علوم دینی به خاطر ترس از مخالفان مشروطه آن هم به مدت یک سال از نجف حتی برای رفتن به کوفه، آمده است. کنترل آمد و رفت شهروندان و زوآر شهری چون نجف، که در آن برهه شمار جمعیت آن بالغ بر چهل هزار نفر بوده است، به روستایی چون کوفه، که تنها ده کیلومتر با آنجا فاصله دارد، اقدام دشواری است که به نظر نمی‌رسد مخالفان مشروطه‌طلبان از آنچنان عده و عده‌ای بدین منظور برخوردار بودند.

توجه داشته باشیم که در آن ایام شایعاتی مبنی بر تعرض به آیت‌الله یزدی به خاطر

۷. آقاجفی قوچانی. سیاحت شرق. ج ۲. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲. ص ۴۶۱.

۸. عبدالحسین مجیدکفائی. مرگی در نور، زندگانی آخوندخراسانی. تهران، زوار، ۱۳۵۹. ص ۲۱۳.

مخالفت وی با مشروطه رایج شده بود تا اینکه یک روز بر روی برخی از دیوارهای نجف اعلامیه‌هایی دیده شده که در آن دستی را همراه با هفت تیر نشان می‌داد و در آن «حجت‌الاسلام آقاسید کاظم یزدی» به «اعدام» با «یک تیر شش لول» تهدید شده بود! از آن پس مردان مسلح دو عشیره زقرت و شمردت، سید را در هنگام خروج از منزل و اقامه نماز، با فرستادن صلوات بر محمد(ص) و خاندانش (علیهم‌السلام) و ابراز مخالفت با مشروطه همراهی می‌کردند. به باور رایج میان مردم، فرجام مشروطه به نابودی و گسترش فساد اخلاقی می‌انجامید.^۹ تحمل تهدید یک مرجع تقلید به توسط عناصری آلت دست و ناآگاه و به‌زعم سید هبة‌الدین شهرستانی «شیاطین» بر شهروندان نجفی، به ویژه مقلدان و مریدان فراوان آیت‌الله یزدی، گران آمد.^{۱۰} در این شبنامه مرموز، تحریک‌آمیز و تروریستی که بر پیشانی آن «اعلان شعبه فداییان قفقاز» آمده بود، به صاحب‌عروه‌الوفاقی تکلیف شده بود «دست از خود غرضی بردارد»، به سخنان پسرش سید علی اعتنا نوزد چرا که «به قدر یک خردل عقل و شعور ندارد»، «از ولی عصر شرم کند»، «سعی در تخریب اساس اسلام و مسلمین» نکند، و در صورتی که دست از مخالفت با مشروطه برندارد به ضرب گلوله به قتل می‌رسد!^{۱۱}

پیروان آقا کاظم که به او به چشم فرزندی از سلاله رسول‌الله(ص) می‌نگریستند، از تهدید مرجع تقلیدشان سخت برآشفتمند و تحت تأثیر این رخداد و وقایع دیگر، هر جا مشروطه‌خواهی را می‌دیدند او را مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند و به وی به مثابه یک منحرف می‌نگریستند و جماعت مشروطه‌طلبان را زندیق و مارقین از دین می‌خواندند.^{۱۲}

پدیده تهدید به قتل یک مرجع دینی از جنبه تاریخی اهمیت فراوانی دارد. این موضوع نه یک شایعه بی‌پایه که از طرف مخالفان جریان مشروطه‌خواهی طرح شده باشد بلکه واقعیت تاریخی و البته فوق‌العاده خطرناکی بود که برخی مشروطه‌طلبان تندرو و البته کج‌اندیشان مشکوک به این اختلافات دامن می‌زدند و برای پیشبرد مقاصد و

۹. علی‌الوردی، همان، ج ۲، ص ۱۱۷.

۱۰. علی‌الخاقانی. شعراء الغری. قم، مکتبه آیت‌الله‌العظمی‌المرعشی‌النجفی، ۱۴۰۸ق. ج ۱۰، ص ۸۶.

۱۱. برای خواندن متن کامل این اعلامیه، نک: صفاء‌الدین تبرائیان. «ساحت تاریخ‌سازی، نقد و نظری در حوزه تاریخ‌نگاری جنبش علمای بین‌النهرین»، فصلنامه تاریخ معاصر ایران. تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، س ۳، ش ۱۱، ۱۳۷۸. ص ۳۳۵.

۱۲. علی‌الوردی، همان، ج ۳، ص ۱۱۷.

نیات پلید خود از آن بهره‌برداری می‌کردند. در این دوره شاهد گسترش قابل ملاحظه فعالیت گروه‌های مخالف اسلام و عناصری هستیم که به گونه مستقیم و غیرمستقیم از طرف بیگانگان پشتیبانی می‌شدند.

همان روز که شایع شد آیت‌الله سید محمدکاظم طباطبایی یزدی در صحن مطهر علوی از سوی منافقان مورد تعرض واقع خواهد شد و هشدار داده شد این امر چه بسا هنگام اقامه نماز جماعت مغرب و عشاء به وقوع پیوندد، رهبران محله‌های بزرگ العماره، الحویش، البراق و المشراق، در نجف، نیروهای محلی تحت امر خود را به حالت آماده‌باش درآوردند و دستور بستن درهای حرم حضرت امام علی(ع) را دادند. در سه گوشه حائر صحن اعلام شد اگر «آقا» مورد تعرض واقع شود و به وی آسیبی برسد یک نفر از متعرضان زنده از حرم مقدس خارج نخواهد شد. به گفته آیت‌الله سید محمود طباطبایی، دیری نپایید که متعرضان در پایان نماز جماعت، با به جان نهادن حدود پنجاه قبضه هفت تیر در سیاهی شب از صحن خارج شدند.^{۱۳}

حاکمیت عثمانی، که در آن دوره از مواضع سید جانبداری می‌کرد، تمهیداتی برای شناسایی و دستگیری عوامل تهیه و انتشار شبنامه تهدیدآمیز در نظر گرفت، لیک آیت‌الله یزدی همه را از انجام دادن هرگونه اقدامی که باعث ناآرامی و گسترش تشنج در جامعه شود، بر حذر داشت. آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری، از شاگردان نامدار آیت‌الله یزدی که در آن ایام به عنوان اعتراض در حرم حضرت عبدالعظیم حسنی(س) متحصن شده بود و نسبت به رفتار مشروطه‌خواهان به شدت بدبین بود، در نشریه منطبع خود در زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم، در مقام توصیف و توضیح این واقعه و بازتاب آن، همچنین واکنش علما و سران اعراب و اظهار نظر استاد خود، آورده است:

مفسدین در مقام صدمه و اذیت آن وجود مبارک [سید محمدکاظم یزدی] برآمدند، حتی تهدید به قتل، و صورتی که مشتمل بر این معنی و دو شکل شش‌لول بر آن کشیدند نوشتند و بر درهای صحن مقدس چسبانیدند. اهل نجف، از عرب و عجم، که این معنی را دیدند از بطلان این امر و اغراض مفسدین مطلع شدند، به کلمه واحده آنها را لعن کردند؛ و این معنی موجب آن شد که متدینین و مقدسین و علما و اهل علم متمکن از بدگویی و انکار این امر مشئوم شدند و بحمدالله اهل حق قوتی گرفتند و لایقطع شیوخ اعراب و علماء ایشان از حضرت آقا و اصحاب ایشان

سؤال از مرتکبین این امر شنیع می نمودند که آنها را به مجازات خود برسانند و تلف کنند. از خود حضرت آقا جوابی به غیر آنکه «به خدا واگذاشتم و احدی را نمی شناسم»، نشنیدند و یک روز خود آقا هم بر منبر درس به محضر همه آقایان طلاب فرمودند که «امر، راجع به دین اسلام است؛ و حفظ نفوس و اعراض مسلمین باید بشود و حفظ شوکت مذهب جعفری صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین و ابنائه المعصومین و دماء باید بشود و این معنی جز به مطابقت با شریعت مطهره نخواهد شد و از کشتن هم باک ندارم؛ چیزی از عمر من باقی نمانده که از آن خائف باشم و از دین خود دست بردارم. دیگر، حضرت آقا ساکت بودند و هیچ نمی فرمودند.^{۱۴}

در مطلع گزارش شیخ عبدالحسین یزدی خطاب به سید احمد طباطبایی یزدی که بخشی از آن در سطور فوق آورده شد، علت تهدید به قتل آیت الله یزدی از سوی «مفسدین»، «امتناع شدید» ایشان از دادن «تلگراف مساعد با اغراض خبیثه [مشروطه طلبان] که فی الحقیقه هدم اسلام و پایمال کردن کلمه طیبه «لااله الا الله و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم» می باشد، عنوان شده است.

سعه صدر و حلم و بردباری صاحب عروه را از آنچه بر فراز منبر در کلاس درس خطاب به شاگردان و حاضران بیان می کند می توان دریافت. در آن هنگامه که فتنه ها بالا گرفت و شمار قابل توجهی از افراد صنوف مختلف، اعم از عراقی و ایرانی، که همگی مسلح بودند در حضور سید در حرم علوی، فریاد زدند «تمام مفسدین نجف را خواهیم کشت»، سعی وافر ایشان بر آن بود تا آنان را دعوت به آرامش نماید. شواهد و مستندات تاریخی حاکی است که سید علی، فرزند آیت الله یزدی، نیز تمامی تلاش خود را به منظور حفظ «نفوس و دماء و اموال مسلمین» به کار برد و راهکار مشکل گشای معضلات ایران را مطابقت امور با شرع می دانست. روایت سید علی یزدی از ماجرای تهدید به قتل والد خود، در مکتوب مورخ ۸ جمادی الثانیه ۱۳۲۵ ق / ۲۸ تیر ۱۲۸۶ ش که خطاب به برادرش، سید احمد فرستاده است، با یکدیگر مرور می کنیم:

وقایع نجف خیلی است. اجمالاً، از یومی^{۱۵} که برای اخذ صورت تلگراف، امضاء مطلق از مجلس از حضرت والد خواستند و ایشان شرط مطابقت با شرع داد و

۱۴. لویح آقا شیخ فضل الله نوری. به کوشش هما رضوانی. تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲. صص ۳۸-۳۹.

۱۵. روزی.

صورت تلگراف مرقوم فرمودند، بعضی از مردمان لاقید بیمعنی، که عشق به خُریت در ادیان را دارند، بنا بر هرزگی گذاشتند و توعید بر قتل ایشان و داعی را نوشته بر درهای صحن چسباندند. عموم مردم نجف بطلان و فساد اهل غرض را دانستند؛ خیلی در اذهان عموم بدی خیالات جای کرد، خاصه عربها، و در همه مجالس بدگویی از اهل فساد می‌شود و رسید حدّ مطلب به آنجا که لابد خطوط پسته قبل شرح آن را دارد؛ و شنیده‌اید که عامه کسبه از عرب و عجم، خاصه مشایخ عرب، چونکه جسارت لسانی اهل فساد را شنیده بودند و هم گفته شده بود که سید را خواهیم کشت، یا بنویسید که مطلقاً همراهی واجب است، برای حفظ حضرت والد هجوم کردند و در محل نماز جماعت فریاد می‌زدند که کجایند کسانی که می‌خواهند برای گرفتن تلگراف امضای کفریات، سید را بکشند. غوغایی شد که الحق دین اسلام قوتی تازه گرفت. واقعاً مددی بود از غیب و از نظر حضرت حجة، ارواحنا فداء، و حضرت والد را با سلام و صلوات به خانه رسانیدند و فعلاً هم حکومت عثمانی در مقام گرفتن و نفی بلد نمودن مفسدین است و صریحاً به توسط رئیس بلدیّه به آقایان پیغام داد که اینجا بلد خارجه است صحبت مشروطه موقوف، والا بروید به دیار خود. خلاصه، فعلاً عامه مردم از استماع ظهور کفریات در بلاد عجم که از مسافرین خودشان که به ارض اقدس^{۱۶} رفته مراجعت کرده شنیده‌اند، بر مشروطه صریحاً در کوچه و بازار لعن می‌کنند و احدی جرئت ذکر خیر مشروطه ندارد. لله الحمد، باطن اسلام کفر ملحدین و زنادقه را فاش نمود.

اجمالاً، خیلی مطلب موهون شده است. شما و سایر مقدسین از اهل علم، جلوگیری از کفر و الحاد زنادقه بنمایید که انشاءالله امر مجلس موافق رضای خدا و رسول و مطابق شریعت مطهره اقامه شود و منافی با شرع نباشد.^{۱۷}

عوامل آتش بیار معرکه در عتبات عالیات، به ویژه نجف، سرگرم دامن زدن به اختلافات فکری میان علما و حاشیه‌سازی بودند. مثلثی مرکب از عناصر وابسته به محافل فراماسونی، منورالفکرهای غربزده و حتی یهودیان، در گسترش دامنه تشنج و بحران‌آفرینی فعال بودند. کج‌اندیشان و تفرقه‌افکنان تنها به ترور آیت‌الله یزدی نمی‌اندیشیدند. موضوع ترور آیت‌الله شیخ محمدکاظم خراسانی و حتی آیت‌الله شیخ

۱۶. منظور، مشهد مقدس است.

۱۷. لوائح آقا شیخ فضل‌الله نوری، همان، صص ۴۰-۴۱.

فضل‌الله نوری نیز از همان زمان مطمح‌نظر بود.^{۱۸} چنانچه گفته شد، موضوع ترور مخالفان فکری و روحانیان عالی‌مقام پدیده‌ی زشت و اقدام خطرناکی بود؛ و بدتر از آن اینکه این عناصر مزدور، با تمسک به مجوز شرعی، در پی آن بودند. شیخ محمد حرزالدین، از شاگردان شاخص آخوندخراسانی و میرزا حسین خلیلی تهرانی، از تلاش جماعتی ناشناس از ایرانیان برای گرفتن مجوز شرعی قتل مخالفان جریانهای آن روز به این بهانه که آنان محارب با خدا و رسول‌الله می‌باشند و مفسدند، روایت می‌کند.

شیخ محمد حرزالدین می‌گوید که روز ۷ شوال ۱۳۲۶هـ/ ۲ نوامبر ۱۹۰۸م در مسجد سهله کوفه نشسته بودم؛ گروهی از ایرانیان برای استفتا نزد میرزا حسین میرزاخلیل آمدند و از او سؤال کردند که آیا کشتن کسانی که با خدا و رسولش به محاربه برخاسته و روی زمین فساد می‌کنند جایز است یا نه؟ میرزا حسین و همچنین آخوندخراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی در پاسخ کتباً اعلام کردند: آری. شیخ حرزالدین می‌افزاید که من دانستم منظور آنان از این استفتا، هدف قرار دادن علمایی است که با مشروطه مخالفند، از این رو، به صورت محرمانه، میرزا حسین را از این امر آگاه ساختم و او به دنبال آنان فرستاد؛ اما موفق به یافتن آنها نشدند. این مسئله موجب شد که میرزا حسین دستنوشته‌ای بنویسد و در آن از فتوای خود عدول کند. میرزا حسین، سه روز پس از این اتفاق، درگذشت.^{۱۹}

حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل تهرانی از آیات ثلاثه عصر مشروطیت به‌شمار می‌آید. وی تلمیذ نام‌آشنای آیات بزرگ شیخ محمدحسن نجفی (صاحب‌جواهر) و شیخ مرتضی انصاری (صاحب مکاسب) است که پس از رحلت آیت‌الله میرزا محمدحسن شیرازی، صاحب حکم تحریم تنباکو، تقریباً به عنوان مرجع اکثریت شیعیان در آمد. آیت‌الله خلیلی تهرانی، که به لحاظ شیخوخیت در میان سایر مراجع معاصر خود موقعیت ویژه‌ای داشت، با وجود آنکه در امور دولتی دخالت نمی‌کرد و از مسائل سیاسی دوری می‌جست، لیک از خیزش مردم بر ضد استبداد محمدعلی شاه قاجار

۱۸. حسن شبّر، همان، ص ۸۳

۱۹. محمد حرزالدین. معارف الرجال فی تراجم العلماء و الأدباء. قم، مکتبه آیت‌الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۵ق. ج ۱، ص ۲۷۸؛ به نقل از: سلیم‌الحسنی. نقش علمای شیعه در رویارویی با استعمار ۱۹۰۰-۱۹۲۰م/ ۱۲۷۹-۱۲۹۹ش. ترجمه محمد باهر و صفاءالدین تهرانیان. تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۸. ص ۳۳. نویسنده اثر ۷ شوال ۱۳۲۶ قمری را معادل ۲ نوامبر ۱۹۰۸ میلادی دانسته است که نادرست است. تاریخ قمری مذکور برابر با ۲۴ نوامبر ۱۹۰۶ میلادی و ۳ آذر ۱۲۸۵ خورشیدی است.

دفاع کرد؛ اما در اواخر عمر به رفتار سیاسی و عملکرد برخی از مشروطه‌خواهان افراطی بدگمان شد. آنچه جناب شیخ محمد حرزالدین دربارهٔ چگونگی فتوا گرفتن تندروهای جریان مشروطه به منظور پیشبرد مقاصد سیاسی و نیات پلیدشان نقل کرده است، آن اندازه مهم می‌نماید که نمی‌توان به نقل ملخص و شتابزده دیگران اکتفا کرد و می‌بایست با مراجعه به مأخذ اصلی، مشروح داستان را مورد بررسی و تفسیر قرار داد. گزارش جامع حرزالدین را با یکدیگر مرور می‌کنیم:

در محافل علمی نجف چنین شایع شد که به زودی مردان مشروطه‌خواه استفتایی را نزد استاد خلیلی خواهند آورد. در آن روز استاد طبق سیره خود در مسجد سهله^{۲۰} کوفه برای عبادت اعتکاف کرده بود. من از نجف همراه با فرزند فاضلم شیخ علی رهسپار کوفه شدیم. در آنجا ائاثیه‌مان را در مقام ابراهیم(ع) گذاشتیم در حالی که استاد خلیلی و یارانش در مقام خضر(ع) بودند. فرزند ارشد آگاه و آینده‌نگر او شیخ محمدتقی آمد و از ما درخواست نمود که به نزدشان برویم و اثاث ما را به آن جا منتقل کرد. در آنجا حضرت استاد بزرگوار را دیدم که در وسط مسجد بر روی تختی قرار گرفته بود. فراموش نمی‌کنم که آن وقت، شب دوشنبه ۷ شوال سال ۱۳۲۶ هجری بود. سه روز قبل از وفات استاد، به او خبر دادند که امشب محمد حرزالدین آمده است. بیدار شد و آمد مقداری از شب را با ما نشست. بسیار بشاش و شاد بود و کسالتی در او دیده نمی‌شد. بسیار کوشش کردم که با او به تنهایی خلوت کنم تا مقصود خودم را، که به خاطر آن به آنجا آمدم با وی در میان بگذارم؛ لیک ممکن نشد؛ حتی با اشاره و به صورت تلویحی نیز نتوانستم، چون مجلس پر از رجال و شخصیت‌های بزرگ ایرانی بود. استاد بدون مقدمه از من پرسید (شاید به این خاطر که در قضیه مشروطه موضوع بیطرفی مرا می‌دانست و آگاه بود که من به گردانندگان نظام شورایی تمایلی ندارم)، آیا امر به معروف واجب است یا نه؟ پاسخ دادم بله، واجب است اما با شرایط خاص، تا آخر؛ و خواستم بگویم که پاسخ دادن شما به استفتائی که اهالی ری (تهرانیها) به مصلحت نیست، چون دستاویز خونریزی خواهد شد؛ لیک از آن جمع ترسیدم که مرا ترور کنند. صبح روز بعد استفتائی را که به زبان فارسی نوشته شده بود نزد او آورده و خواندند که برخی مفاد آن چنین بود: کیفر کسی که با خدا و پیامبر او جنگ کند چیست؟ کسی که تلاش می‌کند زمین را به فساد بکشد آیا از مصادیق این آیه کریمه به‌شمار می‌آید که می‌فرماید: «انما

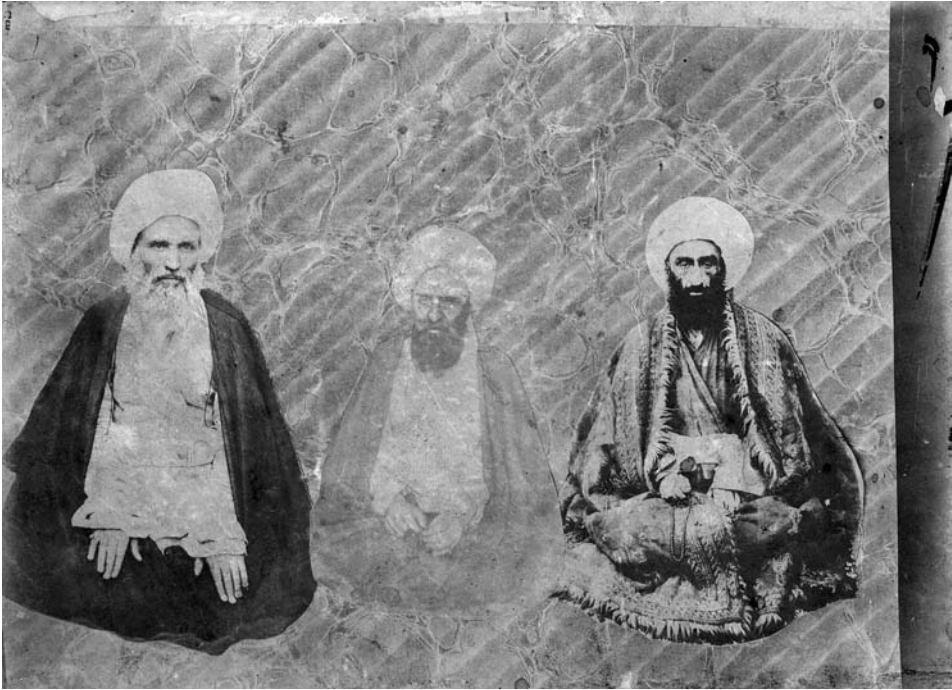
۲۰. در اصل، سهیل، آمده که غلط است.

جزاء الذين يحاربون الله ورسوله و يسعون في الارض فسادا ان يقتلوا؟^{۲۱} آنگاه من آن استفتاء را از دست ایشان (قدس سره) گرفتم و خواندم. دیدگان همگان به من خیره شد تا ببینند چه کار می‌کنم و در این باره چه می‌خواهم بگویم. امضاء شیخ ملاکاظم آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی (قدس الله روحهما) را در آن دیدم که در جواب آن استفتاء نوشته بودند: «واجب است» و امثال آن. استاد خلیلی نیز در پاسخ مطلبی مشابه آنان نوشت. کسانی که آن نامه را آورده بودند آن را گرفته و به دنبال مقصد باطل خود به سرعت ناپدید شدند. آن هنگام من یقین کردم که علمای مخالف در ایران دستگیر شده‌اند. پس از آن، مجلس خلوت شد و من فرصت یافتم مطالب خود را به استاد بگویم و دغدغه و نگرانی علما و شریعت‌مداران را در این باره برای او بیان نمایم. او دستور داد تا آن اشخاص حامل استفتاء را به سرعت بازگردانند. جمعی در راه کربلا و نجف در پی آنان شتافتند اما اثری از آنها نیافتند. من از آنجا به نجف بازگشتم در حالی که اضطراب و نومیدی وجودم را فرا گرفته بود. بعد از آن، استاد خلیلی، طی دستنوشته‌ای، از آن فتوایی که در پاسخ استفتاء کنندگان داده بود عدول کرد.^{۲۲}

آیت‌الله العظمی میرزا حسین میرزا خلیلی تهرانی سه روز پس از عدول از فتوای خود در خصوص کیفر محاربان با خدا و... بین الطلوعین در مسجد سهله مورخ جمعه ۱۱ شوال، در حالی که ۹۵ سال سن داشت، ناگهان جان به جان آفرین تسلیم کرد و یکی از ارکان مثلث رهبری مشروطه در نجف فرو ریخت. شایعات زیادی درباره رحلت

۲۱. قرآن. مائده، ۳۳. البته آنچه در استفتای یاد شده آمده است بخشی از آیه است؛ نظر به اهمیت موضوع، در اینجا متن کامل آیه آورده می‌شود: «انما جزاء الذين يحاربون الله ورسوله و يسعون في الارض فساداً ان يقتلوا او يصلبوا او تقطع ايديهم و ارجلهم من خلاف او ينفوا من الارض، ذالك لهم خزي في الدنيا و لهم في الآخرة عذاب عظيم.» همانا کیفر آنان که با خدا و رسول او به جنگ برخیزند و در روی زمین به فساد کوشند جز این نباشد که آنها را کشته یا به دار کشند و یا دست و پاهایشان را در خلاف جهت یکدیگر ببرند (دست راست را با پای چپ و دست چپ را با پای راست بکشند تا قطع شود) یا از زمین (صالحان) تبعید شوند، این ذلت و خواری دنیوی آنهاست و در آخرت (جهنم) عذاب بزرگ خواهند داشت. چنانچه ملاحظه می‌شود، و به گمان مفسران، این آیه شدیدترین خطاب پرودگار در قرآن است؛ آنان که در دارالاسلام به اسلحه متوسل شوند و راهها را ناامن نمایند، کیفر سختی در انتظارشان است. «او» نیز دلالت بر تخییر دارد. برخی احادیث نفی بلد را زندانی کردن دانسته‌اند. بنگرید به: سید محمدحسین فضل‌الله. من وحی القرآن. ج ۲. بیروت، ۱۹۹۸م. ج ۸، صص ۱۴۶-۱۵۵.

۲۲. محمد حرزالدین، همان، صص ۲۷۸-۲۷۹.



علمای ثلاثه نجف؛

میرزا حسین حاج میرزا خلیل، عبدالله مازندرانی و محمدکاظم خراسانی [۶۸۲۹-۶۱ع]

حضرت تهرانی منتشر شد. شماری مرگ نابهنگام وی را شهادت پنداشته عوامل استبداد محمدعلی شاه را عامل قتل وی دانستند. به باور عده‌ای، مرگ او نوعی انتقام مشروطه‌خواهان تندرو به خاطر عدول از فتوای پیشین در مخالفت با کیفر مفسدان فی‌الأرض تلقی شد و ترس از آنکه مبدا موضع تندتری اتخاذ کند. برخی هم فوت مشکوک ایشان را به حساب نگرانی روس و انگلیس از نفوذ کلمه‌اش دانستند.

افراطیون در پوشش مشروطه با مستمسک قرار دادن چنین استفتائاتی، که به ترندهای مختلف اخذ کرده بودند، راه را بر اعمال فشار و ارتکاب اعمال خلاف هموار دیدند. آتش‌بیاران معرکه، با توجیه و تفسیر به رأی خود از پاسخ مراجع، منظور و مافی‌الضمیر واقعی خود را، که همانا منزوی نمودن جناح مشروطه‌خواه بود، تعقیب

می‌کردند. مدت زمانی از این استفتاء، که در دوره استبداد صغیر انجام گرفت، نگذشته بود که پس از فتح تهران و سقوط شاه مستبد قاجار، آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری، سردمدار جریان مشروطه مشروعه در روز ۱۳ رجب، مقارن با میلاد فرخنده حضرت امیرمؤمنان، علی(ع)، در میدان توپخانه تهران، به دار آویخته شد. دروغپردازان همان هنگام شایع کردند که سه نفر از مراجع بلندمرتبه نجف (آخوندخراسانی، میرزا حسین خلیلی و شیخ عبدالله مازندرانی) و دو تن از آیات شاخص تهران (سید محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی) حکم کرده‌اند که دفع «نوری» به هر قسم که باشد لازم است. برخی از سران مشروطه، با وقاحت هر چه تمام‌تر، اعلام کردند هر کس تردیدی در این باره دارد می‌تواند مجاناً به نجف تلگراف بزند و در این مورد از خود آقایان سؤال کند، حال آنکه در استفتاء مورد اشاره و نظایر آن هیچ‌گاه، نه به صورت صریح و نه حتی به طور تلویحی، نامی از کسی برده شده بود و یا کوچک‌ترین اشاره‌ای نسبت به مصادیق به عمل آمده بود.

یادآور می‌شود که مرجع عالیقدر میرزا حسین خلیلی‌تهرانی حدود ۹ ماه پیش از واقعه شهادت آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری درگذشت. آیات عظام آخوندخراسانی و مازندرانی نیز روحشان از این موضوع بی‌اطلاع بود؛ حتی گفته شده است، بنا به درخواست علامه میرزا محمدحسین نائینی، آخوند خراسانی تلگرافی به منظور ممانعت از اعدام شیخ نوری به تهران فرستاد که البته کار از کار گذشته بود. وی البته مجلس ختمی برای شیخ برگزار کرد. سیدین سندین (طباطبایی و بهبهانی) نیز پیشتر نفی بلد شده بودند. محمدعلی‌شاه، بهبهانی را به عتبات و طباطبایی را به خراسان تبعید کرده بود و آن دو تا فرار و پناهندگی شاه به سفارت روس و شهادت نوری، دور از تهران بودند و به مجرد شنیدن آنچه بر شیخ گذشته بود بسیار متأثر شده و گریسته بودند. این شبهه‌ای است که مدتها در ذهن بسیاری از مردم و پژوهشگران، همچنین علمای دین، از جمله استاد فقه و حکمت و اخلاق، شیخ محمدتقی آملی نیز، وجود داشت که البته در پی توضیحات تاریخی ارائه شده از سوی یکی از تلامیذ ایشان از تصویری که نسبت به علمای نامبرده داشتند، استغفار کردند.^{۲۳} بر حسب اظهار استاد شیخ محمدتقی آملی،

۲۳. بنگرید به: اکبر ثبوت، «در حاشیه نوشته‌ای از حکیم فقیه محمدتقی آملی»، مجله کیهان اندیشه، تهران، ش ۵۶، مهر و آبان ۱۳۷۳. صص ۱۷۲-۱۷۳. اکبر ثبوت به سال ۱۳۲۴ در تهران دیده به جهان گشود. با اتمام

قرار بود پس از اعدام آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری، پدر ایشان آیت‌الله محمد آملی، نامبردار به «آخوند»، نیز از بین برود.^{۲۴}

در هیاهوی آن روزگار، بسیاری از روحانیان شاخص مورد توهین، افترا و تعرض واقع شدند. این موضوع محدود به شهر نجف نبود. در کاظمین، درگیری شدیدی میان مشروطه‌خواهان و مخالفان آنان در جریان بود و جمع زیادی از شهروندان کاظمین، که در زمره مخالفان مشروطه بودند، آخوندخراسانی و پیروانش را کافر می‌پنداشتند. آنان نه تنها حاضر به اقامه نماز پشت سر روحانیان مشروطه‌خواه نبودند بلکه همگی را آماج لعن و طعن خویش قرار می‌دادند.^{۲۵} روزی یکی از جوانان پرشور مشروطه‌خواه کاظمین، که سرگرم جمع‌آوری امضا در تأیید حرکت مشروطه بود، نزد یکی از روحانیان در حرم شتافت و از او درخواست کرد تا با خاتم انگشترش نسبت به تأیید حرکت مشروطه اقدام نماید و هنگامی که با خودداری آن عالم دین مواجه شد، جانماز آن روحانی را از زیر پای وی کشید و مانع اقامه نمازش شد که متعاقب آن الم‌شنگه‌ای به پا شد و جمعی از کاظمینیها او را تعقیب و دستگیر نموده به طرز زننده‌ای مجازات کردند.^{۲۶} دامنه توهینهای ناروا روزه‌روز افزایش می‌یافت و شدت می‌گرفت. برخی مخالفان مشروطه «به آقای آخوند [خراسانی] نسبت می‌دادند که اصلاً فرنگی است و ختنه نشده است».^{۲۷} به دنبال وقوع تحولات مشروطه در بلاد عثمانی روابط حاکمیت عثمانی با آیت‌الله یزدی رو به تیرگی نهاد و صاحب‌عروه از این حیث زیر فشار مضاعف قرار گرفت.

یکی از سران ترک درصدد برآمد تا بر موضع‌گیری سید محمدکاظم یزدی تأثیر بگذارد. از این رو، به دیدار او در نجف رفت و از وی خواست تا به منظور تأیید جنبش

→ تحصیلات متوسطه به دانشگاه تهران راه یافت و رشته حقوق را به پایان رساند و همزمان در کلاسهای درس دانشکده ادبیات حضور می‌یافت. وی نوه برادر شیخ آقابزرگ تهرانی است و از سال چهارم دبستان دروس حوزوی را آغاز کرد و بعدها محضر آیات شعرانی، آملی، الهی قمشه‌ای، مشکوة و استاد شهابی را درک کرد. مجلدات ۱۳ تا ۱۶ مجموعه الغدير، اثر علامه امینی، را به فارسی ترجمه کرده است. همچنین برخی آثار آیت‌الله شهید سید محمدباقر صدر با عنوان همراه با تحول اجتهاد، سرچشمه‌های قدرت در حکومت اسلامی، امام مهدی (عج)، به توسط وی به فارسی برگردانده شده است. ایشان شش سال در پاکستان و چهار سال در هندوستان به عنوان مدیر مرکز تحقیقات فارسی سرگرم خدمت بوده است و هم‌اکنون عضو هیئت علمی بنیاد دایرةالمعارف اسلام است.

۲۴. همان، ص ۱۷۳.

۲۵. همان، صص ۱۱۷-۱۱۸.

۲۶. علی‌الوردی، همان، ج ۳، ص ۱۱۷.

۲۷. آقاجنئی قوچانی، همان، ص ۴۶۱.

مشروطیت اظهار نظر کند. سید در پاسخ اظهار داشت: شعارهایی که شما سر می دهید شعارهای غربی است و کسانی که از آزادی دم می زنند، هدفی جز از میان برداشتن اسلام، از راه نهادهای زندگی غربی، ندارند.

دیدگاه سید محمداکظم درباره مشروطیت برخاسته از عملکرد برخی از مشروطه خواهان بود. وی دریافت که آنان، با سر دادن این شعار، در پی رسیدن به چه هدفی هستند. از منظر سید، موضع واقعی مشروطه خواهان مخالفت با اسلام و تعطیل احکام و دستورهای الهی در جامعه بود. وی بارها این مطلب را در منزل شیخ الشریعه اصفهانی عنوان کرده بود.^{۲۸}

آن هنگام اوضاع در نجف به طور کامل تغییر کرد و هواداران آیت الله یزدی منزوی شدند. شیخ علی شرقی قصیده‌ای هجوآمیز برای آقااکظم یزدی سرود و سید صالح حلی در یکی از ابیات شعری خود مقایسه‌ای میان یزدی و یزید انجام داد!^{۲۹} اما اوضاع در کربلا، از برخی ابعاد نسبت به نجف متفاوت بود. در آن برهه سید اکبر شاه، از وعاظ ایرانی، بانفوذ کلام خود مردم را به شدت تحت تأثیر قرار داده بود. وی طرفدار سلطنت محمد علی شاه و از مخالفان مشروطیت بود و مواضع خود را پیش از رخداد مشروطه عثمانی و حتی پس از آن بدون کمترین هراسی اعلام می کرد.

در بحبوحه کشمکش «مشروطه» و «مستبد»، شیخ جواد، یکی دیگر از خطبای ایرانی که هوادار مشروطیت بود، به کربلا آمد و از آن پس نزاع شدیدی میان این دو واعظ سخنور بر منابر درگرفت. کربلاییها، متأثر از این درگیری، به دو دسته تقسیم شدند و هر یک دیگری را تکفیر می کرد. اختلاف افکنان با تحریک خطیبان موافق و مخالف مشروطه وضعیت ناهنجاری پدید آوردند تا آنان به بازگویی این قضایا بر منابر و مکانهای مذهبی مبادرت ورزند.

موضوع شهادت امام حسین (ع) از مباحث جنجال برانگیزی بود که طرفین برای کوبیدن یکدیگر از آن بهره می جستند. به زعم طرفداران مشروطیت، سیدالشهدا (ع)، با شمشیر استبداد به قتل رسید و اگر نظام مشروطه در آن زمان برقرار بود بی شک مسلمانان آن حضرت را به عنوان خلیفه برمی گزیدند و بر شخصی چون یزید ترجیح

۲۸. سلیم الحسنی، همان، ص ۳۲. به نقل از علامه سید عبدالعزیز طباطبایی، از نوادگان آیت الله یزدی که از کتابشناسان بنام اسلامی و نسخه شناسان معاصر شیعه به شمار می آمد و در سال ۱۳۷۴ در قم دار فانی را وداع کرد.
۲۹. علی الوردی، همان، ج ۳، ص ۱۱۸.

می دادند. از سویی، هواداران استبداد بر این باور بودند که مراد از مشروطه همانا نهاد شورا - از نوع سقیفه بنی ساعده - است که پس از رحلت پیامبر اکرم (ص)، اهل بیت (علیهم السلام) را از حق خلافت محروم کرد و بعدها به فردی چون یزید امتداد یافت.^{۳۰} دیری نپایید که سید اکبر شاه از کربلا به کاظمین تبعید شد. روزنامه الرقیب، که در بغداد چاپ و منتشر می شد، با انتقاد از این اقدام حاکمیت، انتقال این خطیب سرشناس از شهری به شهری دیگر را بی فایده دانست و خواهان اخراج او از عراق و تبعیدش به ایران شد.^{۳۱}

۳۰. همان، ص ۱۲۰. یادآور می شود این دعوی که در «سقیفه» خلفا، بر حسب نظر شورایی و به شکل دموکراتیک به حکومت رسیدند، نادرست است. به گواهی منابع تاریخی آنچه در سقیفه بنی ساعده ملاک عمل قرار گرفت تفویض قدرت به صورت انحصاری به قریش بود و تأکید آمرانه بر اینکه همگان موظف اند خلافت را ملک طلق این قبیله انگارند. گردانندگان سقیفه حاضر نشدند کمترین سهمی در اختیار حتی انصار، اوس و خزرج، با آن همه سابقه در اسلام، قرار دهند. متکلمان و بزرگان اهل سنت در آثار خود، قریشی بودن را از صفات لازم برای انتخاب خلیفه و برخی آن را نخستین شرط خلافت، پنداشتند. از این رو دکتر طه حسین، محقق سرشناس مصری می نویسد: نظام خلافت مبتنی بر آریستوکراسی و حکومت اشراف قریش بوده است. آنان حتی در انتخاب خلیفه از میان قریش، برای بسیاری از بزرگان صحابه از جمله امام علی (ع)، عباس (س)، عموی پیامبر، و تمامی بنی هاشم - خاندان پیامبر (ص) - هیچ حقی قائل نشدند و نه تنها آنها را در تعیین خلیفه دخالت ندادند، بلکه مدعی شدند که آنان از حق انتخاب شدن هم محروم اند، تنها به این علت که پیامبر (ص) از میان آنها برخاسته و آنان باید به همین افتخار بسنده کنند و افتخار خلافت را نباید با افتخار نبوت یکجا داشته باشند! این شیوه استدلال، در جامعه اسلامی اعتراضهای گسترده ای را برانگیخت. از قضا، امام علی (ع) در خصوص صحت انتخاب خلیفه سوم اظهار می دارد «اگر تو با استناد به آراء مردم و تکیه بر اصل شورا حکومت را به دست گرفتی، اعضای اصلی شورا در سقیفه نبودند (منظور خود مولا و اصحاب بنی هاشم) تا به تو رأی داده باشند و اگر به سبب خویشاوندی با پیامبر (ص) به امارت دست یافتی که سزاوارتر از تو به پیامبر (ص) و نزدیک از تو به خویشاوندی با او نیز بوده است. نهج البلاغه، حکمت ۱۹۰. در حکومت یافتن خلفا نه تنها رأی عامه نقشی نداشته است بلکه به جاهلی ترین نوع آن اقدام شده است و اجتماع رجال خاص در پوشش شورا مشروعیت نداشته است و نظر اهل حل و عقد و بزرگان صحابه نیز گرفته نشده است؛ چنانکه در گزینش خلیفه اول، مهم ترین استناد، موافقت خلیفه دوم با او بود. خلیفه دوم نیز به موجب وصیت خلیفه اول و بدون رأی گیری و اعمال نظر شورا به حکومت رسید. خلیفه سوم نیز پیشتر از سوی خلیفه اول و البته پس از خلیفه دوم برکشیده شده بود و در دوره قدرت خلیفه دوم به عنوان جانشین وی مطرح بود. برای انتخاب خلیفه سوم، شش نفر به صورت ظاهری فراخوانده شدند که از میان ایشان یک نفر حق رأی ممتاز داشت و آن هم عبدالرحمن بن عوف، شوهر خواهر خلیفه سوم بود، موضوعی که باعث اعتراض امام علی (ع) و مقداد (س)، صحابی عالیقدر پیامبر اکرم (ص) شد. نحوه برخورد شوراییان با پیشنهاد عمار یاسر (س)، یار نزدیک پیامبر (ص) که گفت حضرت علی (ع) شایسته خلیفه شدن است، نیز جالب بود. آنان با خشونت او را از اظهار نظر منع کردند و گفتند تو چه کاره ای که در انتخاب امیر قریش دخالت می کنی! ترجمه تاریخ طبری، ج ۵، صص ۲۰۶۸ و ۲۰۷۳.

۳۱. علی الوردی، همان، ج ۳، ص ۱۲۱.

به نوشته شیخ علی خاقانی، مدیر مجله البیان نجف، هواداران جنبش مشروطیت، نشستهای خود را در شهر نجف اشرف به گونه محرمانه تشکیل می دادند. بنا به اظهار سید هبه‌الدین شهرستانی آنان از ترس مخالفان مشروطه در سرداب‌خانه‌های علما و رجال و خاندانهای سرشناس نجف گرد هم می آمدند که از آن جمله می توان به بیوت: ۱. حاج آقا شیرازی ۲. شیخ محمدباقر اصفهانی ۳. میرزا عبدالرحیم بادکوبه‌ای ۴. میرزا علی هیئت تبریزی ۵. آقامیرزا رضا ایروانی ۶. سید عبدالله اصفهانی ۷. میرزا حسن رشتی ۸. حاج آقا شریف رشتی ۹. شیخ اسدالله ممقانی ۱۰. شیخ عبدعلی لطفی ۱۱. سید مهدی لاهیجی ۱۲. شیخ اسحق رشتی ۱۳. سید ابوالقاسم کاشانی ۱۴. میرزا علی‌تقی طباطبایی طهرانی ۱۵. میرزا حسن نکوئی ۱۶. آقامحمد محلاتی ۱۷. شیخ اسماعیل محلاتی ۱۸. میرزا مهدی آخوند ۱۹. شیخ جواد جواهری ۲۰. سید محمدعلی بحرالعلوم ۲۱. سید محمدعلی حبل‌المتین کاشانی ۲۲. سید محمد امام جمعه ۲۳. شیخ موسی نوری ۲۴. شیخ محمدتقی بن حاج میرزا حسین خلیل ۲۵. میرزا حسین نائینی ۲۶. شیخ محمدرضا شبیبی ۲۷. سید سعید کمال‌الدین ۲۸. سید احمد صافی ۲۹. شیخ عبدالکریم جزائری ۳۰. شیخ هادی کاشف‌الغطاء ۳۱. شیخ حسین اصفهانی ۳۲. سید مسلم زوین، اشاره کرد.^{۳۲}

دغدغه مشروعه‌گرایان

تورق منابع و مآخذ آن دوره حکایت از آن دارد که مشروطه‌طلبان متشکل‌تر و بانظم و نسق ویژه‌ای عمل می کردند. شک نیست مخالفان مشروطه نگرانیها و دغدغه‌های خاص خود را داشتند که از ریشه و صبغه دینی بهره‌مند بود. آنان نسبت به مشروطه‌گرایان فوق‌العاده بدبین بودند. این را تاکنون از برخی عبارات آیت‌الله یزدی در مکاتیب و اظهاراتش دریافته‌ایم. وی، در مرقومه‌ای به حجت‌الاسلام سید حسین قمی، اوضاع «حالیه و جاریه» آن زمانه را «مصدق آیه شریفه: ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس»^{۳۳} می‌پندارد و اینکه ناملایمات رو به فزونی و گسترش نهاده است که آن هم نشئت گرفته از گستاخی بدعتگران و ملحدان است که به رواج «کفریات و زندقه» که

۳۲. علی الخاقانی، همان، ج ۱۰، ص ۸۸.

۳۳. قرآن، روم، ۴۱. ترجمه متن کامل آیه از این قرار است: فساد ناشی از عملکرد مردم در خشکی و دریا پدیدار شد تا ما کافر بعضی اعمال را به آنان بچشانیم، باشد که (از آنچه انجام دادند پشیمان شده) بازگردند.



حرکت علما و مجاهدین اکاظمین به طرف جبهه نبرد و جنگ بانگلیس در العماره که از راست به چپ ردیف نشسته آیت الله شیخ مهدی فرزناآخوند خراسانی آیت الله شیخ محمد جواد جوهری پسر صاحب جواهر آیت الله سید محمد سعید حبیبی آیت الله سید مصطفی کاشانی آیت الله سید علی داماد، سید محمد فرزنا آیت الله سید محمد کاظم یزدی که در جنگ شهید شد، سید محمد علی بحرالعلوم، شیخ اسحق رشتی، سید جوانی که پشت سر بحرالعلوم ورشتی دیده می شود عکس جوانی مرحوم آیت الله سید محمد هادی حسینی میلانی می باشد که در جهاد شرکت داشته است ردیف عقب نفر وسط آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی پشت پدرش آیت الله سید مصطفی کاشانی همچنین پشت سر سید محمد علی بحرالعلوم فرزندش دیده می شود.

محصول باور آنان نسبت به «حریت قلم و لسان» است، می‌باشد. آیت‌الله یزدی در نامه‌اش مستدرک برخی از آگاهیهای خود را خبرهای فرزندش محمد،^{۳۴} معرفی می‌کند و از اینکه به دو تن از علمای بسیار موجه و بانفوذ میان مردم که مورد اطمینان ایشان نیز می‌باشند در دارالعباد یزد توهین شده سخت گله‌مند است. بخش دیگر نامه به تلگرافی اختصاص دارد که یک هفته قبل از آن تاریخ به آیت‌الله یزدی رسیده و ماحصل آن شکایت «از وضع زمان و ضعف ایمان خلق و تجری به اشاعه کفر و زندقه علناً بر منابر مسلمین است» که موجب حرکت علما به سوی حضرت عبدالعظیم(س) و تحسن در آنجا دارد. صرف‌نظر از توطئه برخی فتنه‌گران، که یگانه هدفشان بدبین کردن مردم و به ویژه پیشوایان دین به یکدیگر بود، چنانچه ملاحظه می‌شود، بیم و اضطراب شریعت‌مداران نسبت به سوءاستفاده از آزادی نوشتاری و گفتاری اولترا مشروطه‌طلبان که تندروی و افراط مشخصه آنان بود، کاملاً جدی و دردآور است.^{۳۵}

آیت‌الله یزدی در تلگرافهای اندک خود به برخی از روحانیان ایران به دفعات از همین ادبیات بهره می‌برد؛ گویی اصرار دارد با تکرار این واژه‌ها آن را در اذهان جا بیندازد و روحانیان و مردم را نسبت به خطری که، به باور وی، اساس اسلام را تهدید می‌کند هشدار دهد. به تلگراف نمرة ۶۷۶ واصله از نجف اشرف توجه فرمایید:

جناب ثقة‌الاسلام آملی، دامت برکاته

از تجری مبتدعین و اشاعه کفریات ملحدین که نتیجه حریت موهومه، قرار مسلوب تلگراف مزید تشویش، بعون‌الله متمنیات ایشان شدنی نیست، البته دفع کفریات و حفظ عقیده و اجراء قوانین محکمه قرآنیه و شریعت ابدیه محمدیه، اهم فرائض ربانین علماء با ملاحظه جهات موجبات صلاح و صیانت دین و دماء مسلمین منظور اطلاع داده بذل مجهود شود.

محمدکاظم طباطبایی، بیست و سیم جمادی‌الاولی^{۳۶}

چنانچه در این قبیل تلگرافها و نامه‌ها و اقوال دقت کنیم به نگرانی شماری از اساطین علمای دین در عتبات عالیات و ایران بیش از گذشته پی می‌بریم که چه سان از فعالیت

۳۴. سید محمد یزدی در پی اعلام جهاد در رخدادهای جنگ جهانی اول و به منظور دفاع از حدود کشور اسلامی عراق در برابر تجاوز انگلیس رهسپار جبهه نبرد شد و به فیض شهادت نائل آمد.

۳۵. برای آگاهی بیشتر ر.ک: لوائح آقا شیخ فضل‌الله نوری، همان، ص ۳۴.

۳۶. همان، ص ۴۲.

گروههای مخالف اسلام و معاند و توطئه‌گر بیمناک‌اند. در آن برهه، فراماسونها فعالیت خود را گسترش داده بودند و، صرف‌نظر از جماعت دهری و طبیعی مسلک، آنچه در برخی دستنوشته‌ها با عنوان «فرقه جدید» از آنان یاد شده است، گویا همین جریان است که همراه با دیگر فرق، از جمله پیروان میرزا علی‌محمد شیرازی معروف به باب، به اختلاف‌افکنی سرگرم بودند و با رفتار مشکوک و پیچیده و عملکرد خود باعث خوف متدینین گشتند که اینان قصد دارند بساط شریعت مقدسه محمدیه را برچینند و این امر از رهگذر تضعیف یگانه دولت شیعه اثنی‌عشری، دنبال می‌شود. با تورق برخی جراید آن ایام، به روشنی درمی‌یابیم که چه‌سان برخی از نشریات و شبنامه‌نویسان «غیبی»، علمای مخالف مشروطه را آماج انواع دشنامهای خود قرار دادند. به نظر می‌رسد برخی موضوعگیرها، متأثر و در واکنش به این قبیل تقابلات ناروا و ناصواب بوده است. با مراجعه به صورت مذاکرات مجلس دوره نخست به سهولت می‌توان با حال و هوای آن برهه آشنا شد. سید حسن تقی‌زاده در جلسه یکشنبه ۱۱ جمادی‌الاول اظهار می‌دارد:

اهل علم شرافت دارند ولی هر عالمی هر قدر شرافت داشته همین که از حد خود خارج شد و خلاف کرد آن شرافت از او سلب خواهد شد. خود حضرت عالی و وکلا در این ماده کمال نجات را به خرج دادید، دو ماه صبر کردند، چه اقدامها کرد. فهرست سیئات او در افواه مردم منتشر است.^{۳۷}

سید محمد مجتهد (طباطبایی) در جلسه سه‌شنبه ۲۰ جمادی‌الاول اعلام می‌کند: خیال اینها جز فساد چیزی نیست. گفت و گوی ما در یک کلمه بود که علما نظار جزو مجلس باشند؛ آنها می‌گویند در خارج از مجلس باشند... کار از اینها گذشته؛ یا دولت رفع نماید یا واگذار به ملت کند... آنچه لازمه مساعدت بود با این مرد کردیم، پیغام دادیم، آدم فرستادیم و گفتیم اگر اطمینان می‌دهید خودمان بیاییم شما را بیاوریم و ملت را وادار نماییم که از شما استقبال نماید، ابداً متقاعد نشد و جز تخریب اساس مشروطیت هیچ غرضی ندارد.^{۳۸}

سید عبدالحسین شهشهانی، وکیل خراسان، در همین نشست می‌گوید «بنا شد کسی که فتنه در بلاد اسلام بکند آن آیه که در این خصوص وارد شده باید خواند و حکمش

۳۷. مذاکرات مجلس دوره اول تقنینیه. تهران، چاپخانه مجلس، بی‌تا. ص ۱۹۵.

۳۸. همان، صص ۲۰۱-۲۰۲.

معلوم است... این مرد غرضی جز فساد ندارد.»^{۳۹}

آنچه در بالا آمد بخش جزئی و ناچیزی از اظهارات - بخوانید توهینهای - وکلای معمم و مکلاهی سرشناس «دارالشورای ملی» درباره آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری، شاخص جریان مشروعه‌خواه در جنبش مشروطیت ایران، است. وقتی نمایندگان در صحن مجلس با چنین الفاظی این‌طور درباره یکی از فاضل‌ترین و سرشناس‌ترین روحانیان ایران سخن می‌گویند، می‌توان حدس زد دیگران چگونه، به قول صاحب‌عروه، «تجری» پیدا می‌کنند. یکی از جراید سرشناس آن عصر به گرداندگی تیمی متشکل از میرزا جهانگیر شیرازی (صوراسرافیل)، میرزا قاسم تبریزی و میرزا علی‌اکبر دهخدا، از آیت‌الله نوری با عنوان «تاجرباشی بازار دین‌فروشان، شیخ فضل‌بی‌نور»^{۴۰} یاد می‌کند. در جایی، شیخ فضل‌الله را خلافکار و خیانتکار قلمداد می‌کند؛ در امتداد این دشنامها سخن از ماده فساد و منبع بغض و عناد، یعنی شیخ فضل‌الله و شیخ محمد آملی به عمل می‌آید؛ و در گزاره‌ای درباره شیخ گفته شده است «چون خائن بود، خوف خیانت مجبورش نمود که به بقعه حضرت عبدالعظیم پناه برد و آن ناحیه مقدسه را به لوٹ وجود خود آلوده نماید.»^{۴۱}

برخی از جراید آن زمانه از آشوبهایی یاد می‌کنند که روز پنج‌شنبه ۸ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵ق آغاز شد و طی روزهای بعد، جمعه و شنبه، به اوج خود رسید. غوغاگران آشنا و ناآشنا با تحریک مردم خواهان تبعید «شیخ فضل‌الله، ملا محمد آملی،^{۴۲} حاجی لطف‌الله، حاجی میرزا حسن تبریزی، حاجی خمایی» شدند. پس از گردهمایی «انجمن اتحادیه طلاب» در مدرسه صدر، جماعتی برای حمله و قتل شیخ فضل‌الله نوری رهسپار خانه او شدند. عده‌ای از اعضای انجمنهای سری هم تصمیم گرفتند روحانیان شاخص مخالف مشروطه را به هلاکت رسانند.^{۴۳}

چنانکه مشهود است، به موازات اوجگیری جنبش مشروطیت، رویارویی با مخالفانی که اصول مشروطه را برنتابیده، آن را نه‌تنها قابل آشتی با اسلام ندانسته بلکه آشکارا مشروطه را غیراسلامی می‌پنداشتند، رو به شدت و تخاصم می‌گذارد و از تقابل

۳۹. همان، ص ۲۰۲.

۴۰. روزنامه صوراسرافیل، س ۱، ش ۵، مورخ ۱۵ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵ق/۱۷ بهمن ۱۲۷۶ یزدگردی پاریسی، ص ۲.

۴۱. همان، ص ۴. ۴۲. در اصل عاملی.

۴۳. روزنامه صبح صادق، س ۱، ش ۶۴، مورخ یکشنبه ۱۱ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵ق، صص ۲ و ۴.

نظری قائلان به دو مشرب سلطنت مشروطه محدودده با سلطنت مطلقه مستبده خارج می شود و تردیدها، ابهامات و شبهات فراوان اوضاع را بغرنج می سازد. در این دوره، شاهد اتهام زنیهای یکجانبه و یکسونگرانه شرعی و، غیرشرعی از سوی روحانیان و تشکلهای مختلف به یکدیگر هستیم. افراد به سهولت معاند، مفسد، ملعون، محارب با امام زمان(عج) قلمداد گردیده در نهایت مرتد معرفی و تکفیر می شدند. در این برهه، همه به یک چوب رانده می شدند. حساب منورالفکرها نیز مشخص بود. در آن روزها کمتر کسی تفاوت میان فتحعلی آخوندزاده دین‌گریز و دین‌ستیز با ملک‌خان غیردین‌باور ولی به ظاهر هواخواه سازگاری و مسالمت‌جویی با دین قائل بود. میرزا ملکم بی‌محابا بر اصول و باورهای دینی و اسلامی نمی‌تاخت؛ اما آخوندزاده دین را باطل می‌پنداشت و، آشکارا و بدون کمترین ملاحظه، نهاد دین و احکام آن را به سخره می‌گرفت. با این حال، به‌زعم برخی از اندیشه‌ورزان و محققان، نیت آخوندزاده پاک بوده است، به این معنی که مزدور هیچ مملکت خارجی نیست و ضدیت او با اسلام بیشتر از آن روست که آن را مانع پیشرفت ایرانی می‌پندارد و گرنه در هدف او سوءنیت دیده نمی‌شود.^{۴۴}

به هر روی، سرعت وقوع رخدادها به‌گونه‌ای بود که امکان تفکر را از بسیاری سلب کرده بود و بازار شایعات و اقوال ناصواب درباره آدمها حسابی داغ بود؛ اما از برخی گفتارهای طیف مشروطه‌خواه درباره شیخ فضل‌الله نوری می‌توان به واکنش آنان در خصوص مواضع سید محمدکاظم یزدی پی برد؛ با توجه به اینکه جنس کلام شیخ و سید به یکدیگر فوق‌العاده شبیه است. هر چند دغدغه‌ها و نگرانیهای آن دو روحانی طراز اول در عراق و ایران، به ویژه آیت‌الله یزدی که مرجع تقلید مقیم نجف بود، در همه‌شبهه‌های هوچی‌گری و جنجالهای پرطمطراق به گوش نرسید، لیک طولی نکشید که طشت نظرات نادرست و نسخه‌های تجویزی تندروها چنان از بام فکرشان فرو افتاد که نیروهای مستقل از سنگینی خواب خوش‌خیالی، حیرت‌زده، بیدار شدند. کوس رسوایی لاف‌زنان و فرافکنان و هول‌زدگان با به دار آویختن شیخ و شهادت مظلومانه یک مخالف فکری، عریان‌تر شد. اهمیت تئوری و اندیشه نزد مشروطه‌طلبان افراطی کمترین جایگاه را داشت. آنان عملگرایان صرف بودند که پرت‌ترین و مهم‌ترین حرفها تحت لوا، ماکت و کاریکاتور نیمه‌جان مشروطه از دهانشان بیرون می‌آمد. پاسخ شیخ فضل‌الله در بازپرسی خطاب به پیرم، یکی از چهره‌های سرشناس این طیف، که از وی پرسید «تو

۴۴. کریم مجتهدی، «میرزا فتحعلی آخوندزاده و فلسفه غرب»، مجله ادبیات و علوم انسانی، ش ۲، صص ۹۸-۹۹.

بودی که مشروطه را حرام کردی؟» پندآموز است؛ «بله، من بودم و تا ابد الدهر هم حرام خواهد بود. مؤسسين اين مشروطه همه لامذهبين صرف هستند و مردم را فريب داده‌اند.»^{۴۵} حال آنکه شيخ، در یکی از نطقهای تحسن حضرت عبدالعظيم (س)، سرپا ايستاده قرآنش را از جيب بغلش درآورده، سه مرتبه قسم می‌خورد که «به این قرآن، به این قرآن، به این قرآن، من با مشروطه مخالف نیستم.»^{۴۶}

شيخ به مشروطه افراطيون، کافر بود و به این کفر مباهات می‌کرد؛ چنانچه آقا کاظم یزدی با آنکه میانه‌ای با سیاست، سیاست‌وزران و بازیهای سیاسی نداشت با سری افراشته با جریان مشروطه‌خواهی مخالفت ورزید و از تأیید مشروطه‌خواهان علی‌الدرام خودداری کرد. سید تنها به شریعت محمدیه با تفسیر اجتهادی خود مؤمن بود، نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد. شيخ در این باب تلمیذ خلف سید محسوب می‌شود.

قرائت شيخ از برخی مفاهیم با بسیاری از همتایانش متفاوت بود. در خوانش شيخ از مفاهیم نوین و مستحدثه می‌بایست به نوع اجتهاد و وسواس وی به عنوان یک روحانی مجتهد و نه مقلد توجه کرد. موافقت و مخالفت با مشروطه، میزان سنجش و معیار صحت و سقم و تراز حق و باطل هیچ فرد و گروهی نیست. برچسب زدن و وارد آوردن بهتان به افراد، بسی هیچ سند و مدرکی، شیوه مذموم و ناپسندی است. دیدگاه مشروعه‌خواهان درباره آزادی قلم و زبان واضح است:

مگر نمی‌دانی که آزادی قلم و زبان از جهات کثیره منافی با قانون الهی است. مگر نمی‌دانی فائده آن، آن است که بتوانند فرق ملاحظه و زنادقه نشر کلمات کفریه خود را در منابر و لوايح بدهند و سب مؤمنین و تهمت به آنها بزنند و القاء شبهات در قلوب صافیه عوام بیچاره بنمایند.^{۴۷}

چنان که ملاحظه می‌شود، برخی مواضع مخالفان مشروطه متأثر از کنش، عملکرد و رفتار تند مشروطه‌چیان است. در باب مساوات نیز در تذکره الغافل و ارشاد الجاهل آمده است: مگر نمی‌دانی که لازمه مساوات در حقوق از جمله، آن است که فرق ضاله و مضله و طایفه امامیه نهج واحد محترم باشند و حال آنکه حکم ضال یعنی مرتد به قانون

۴۵. مکتوبات، اعلامیه‌ها، و چند گزارش پیرامون نقش شيخ شهید فضل‌الله نوری در مشروطیت، گردآورنده محمد ترکمان. تهران، رسا، ۱۳۶۳. ص ۲۹۳.

۴۶. همان، ص ۲۹۹.

۴۷. تذکره الغافل و ارشاد الجاهل؛ به نقل از: رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات، و روزنامه شيخ شهید فضل‌الله نوری. گردآورنده محمد ترکمان. تهران، رسا، ۱۳۶۲. ص ۶۰.



آیت‌الله شیخ محمدحسین کاشف‌الغطاء

الهی آن است که قتلشان واجب است و زنشان باین است و مالشان منتقل می‌شود به مسلمین از وراثشان و جنازه آنها احترام ندارد، غسل و کفن و صلوة و دفن ندارد، بدنشان نجس است، معامله با آنها باطل و حرام است و عملشان اجرت ندارد؛ و اما یهود و نصاری و مجوس حق قصاص ابداً ندارند و دیه آنها هشتصد درهم است. پس اگر مقصود اجراء قانون الهی بود، مساوات بین کفار و مسلمین نمی‌طلبیدند.^{۴۸}

مؤلف مشروعه خواه تذکره، در موضعی دیگر، در مقام بیان دلایل مخالفت با مشروطه

فرنگی و پارلمان به سبک اروپایی، می نویسد:

طبع مملکت ما را غذاء مشروطه اروپا دردی است بی دوا و جراحی است فوق جراح؛ زیرا علاوه بر آنکه منافی قواعد اسلام ماهاست، ایران ما را سه خاصه‌ای است که تا آن سه خاصه در آن باقی است ایجاد پارلمنت جز منشأ هرج و مرج فوق‌الطاقه نخواهد شد: یکی از آن سه خاصه وجود مذاهب مختلفه و دیگری کمی عدۀ جنديه، سیمی کثره ایلات بادیه؛ و در ممالک خارجه این سه وجود ندارد. اما کثره جنديه آنها که مشهود است؛ و اما اختلاف مذاهب در آنجا نیست؛ زیرا فرق مختلفه آنها را کلمه کفر جامع است «لان الکفر مله واحده»، لذا عناد قلبی بین آن فرق نیست؛ و اما ایلات آنها تمام اهلی شده‌اند چنان که بر همه مکشوف است.^{۴۹}

از دید شیخ هم، پیشقراولان مشروطگی با فریبکاری و لطایف‌الحیل با توسل به حربۀ آزادی‌طلبی، عدالتخواهی و تکوین مجلس، مردم را به دین‌ستیزی می‌کشاند. دغدغه طیف شریعت‌مدار آن است که چرا پیشگامان مشروطه قوانین حقوقی انگلیس و فرانسه و سایر دول اروپایی را نصب‌العین خود قرار داده کورکورانه و طابق‌النعل بالنعل آن را الگوبرداری می‌کنند. آنان تکلیف شرعی خود می‌دانند که با تمام وجود در برابر این «فتنه عظمی» بایستند؛ چرا که آن را انحرافی عظیم و غیرقابل بخشش می‌پندارند. از این رو حساسیت امر، برخی روحانیان را به ایجاد جبهه مشروعه‌خواهی واداشت. میرزا حسن مجتهد معروف تبریز، حاجی خماسی از علما و متنفذین گیلان، شیخ عبدالنبی از روحانیان نامدار تهران، میرزا لطف‌الله واعظ، شیخ قربانعلی زنجانی، میرزا ابوتراب شهیدی قزوینی، سید هادی شیرازی، مجتهد سبزواری، محسن عراقی، محمدباقر اصطهباناتی، سید احمد مجتهد طباطبایی، ملا محمد آملی، سید احمد بهبهانی، نقیب‌السادات، آخوند رستم‌آبادی، فاضل اردکانی، سید محمد یزدی، آخوند هزارجریبی، احمد مجتهد عراقی، شیخ علی‌اکبر مجتهد، سید علی قطب‌نخجوانی، سید احمد یزدی، سید جمال‌الدین مجتهد افجه، شیخ محمد بروجردی، شیخ محمدعلی پیشنماز، شیخ علی‌اکبر طالقانی، نورالله مجتهد عراقی، و بالاخره شیخ فضل‌الله نوری که محور این طیف به‌شمار می‌آید.

بی‌شک، داوری درباره دیدگاهها و موضعگیریهای شخصیت‌های تاریخی، موضوع حساس و پیچیده‌ای است که نیازمند بیطرفی و واقعگرایی است. نوع اندیشه و جنس

تفکر این عده از همان‌گونه اظهارات و بیان دغدغه‌های آقاسید محمدکاظم یزدی است. این تقابل خصولتی نیست، بلکه کاملاً بینشی است. به نوع نگرانی صاحب‌عروه در یکی از تلگرافهای خود به آخوند ملامحمد آملی توجه فرمایید:

امید است از اثر اهتمامات عالیه در مقام دفع کفریات شایعه برآمده منشأ آن، که حریت موهومه و بعض روزنامجات ملعونه و مکاتیب خبیثه، است به طور اصلح و انسب جلوگیری بشود که به تدریج سد ابواب طعن را به رؤساء ملت نموده عقاید عامه مسلمین محفوظ ماند. ۵۰

بر این مبنا، «حریت موهومه»، «روزنامجات ملعونه» و «مکاتیب خبیثه» باعث ترویج «کفریات» نو و «طعن» قلمی و لسانی به اسلام و متدینین شده‌اند. در آن هنگامه، مسلکها و فرق مختلف به اشاعه عقاید خود می‌پرداختند و خبرهای مرتبط با جنب و جوش این دستجات به گوش علما می‌رسید و در مواقعی آنان به اصول و مرام فکری آنها از رهگذر مطالعه آشنایی پیدا می‌کردند. شیخ فضل‌الله، به عنوان سرحلقه جریان مشروعه‌خواهی، یکی از آنهاست:

در این عصر ما فرقه‌ها پیدا شده‌اند که بالمره منکر ادیان و حقوق و حدود هستند. این فرق مستحده را، بر حسب تفاوت اغراض، اسمهای مختلف است: آنارشیت، نیهلست، سوسیالیست، ناطورالیست، بابت؛ و اینها یک نحو چالاک و تردستی در اثارة [اشاعه] فتنه و فساد دارند و به واسطه ورزشی که در این کارها کرده‌اند هر جا که هستند آنجا را آشفته و پریشان می‌کنند. سالهاست که دو دسته اخیر از اینها در ایران پیدا شده و مثل شیطان مشغول و سوسه و راهزنی و فریبندگی عوام اضل من الانعام هستند، یکی فرقه بابیه است و دیگری فرقه طبیعیه. ۵۱

نص آسمانی و نص تشریحی زمینی

در صورتبندی مشروعه‌خواهی، شریعت منبع فیاض قانونگذاری است. از این رو، تقنین جعل حکم به شمار می‌آید و نه تنها جایز نیست بلکه باطل محسوب می‌شود. کلام شیخ فضل‌الله در رساله حرمت مشروطه شفاف است:

و از جمله از مواد تقسیم قوای مملکت به سه شعبه که اول قوه مقننه است و این

۵۰. رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات، و روزنامه شهید فضل‌الله نوری، همان، ص ۲۵۶.

۵۱. همان، صص ۲۶۵-۲۶۶.

بدعت و ضلالت محض است؛ زیرا که در اسلام برای احدی جایز نیست تقنین و جعل حکم، هر که باشد؛ و اسلام ناتمامی ندارد که کسی او را تمام نماید. و در وقایع حادثه باید به باب الاحکام، که نواب امام علیه السلام هستند، رجوع کنند و او استنباط از کتاب و سنت نماید نه تقنین و جعل.^{۵۲}

از این رو، مؤلف حرمت مشروطه و ارتداد مشروطه خواهان، در جای جای رساله اش از قانون اساسی به عنوان «قانون ملعون»، «دستور ملعون»، و «ضلالتنامه»، یاد می کند. از نظر شیخ، محال است مملکت اسلامی، مشروطه شود. شیخ، مساوات گنجانده شده در متمم قانون اساسی را خلاف شرع می پندارد. برای شیخ برادری و برابری مسلمان با مجوس، ارمنی و یهودی ممکن نیست؛ از این رو، در مقام استهزاء و انکار این تشریح زمینی برآمده است و آن را خلاف بین نص آسمانی می شمرد. شیخ در جانبداری از شریعت و نفی دموکراسی به شیوه و سیاق غربی کمترین ترسی به خود راه نمی دهد و با شهامت مثال زدنی آراء خود را مطرح می سازد.

شیخ، در عین حال، پر عطف نیز بود. برخورد کریمانه وی با کسی که به او سوء قصد کرد حکایت از این امر دارد. ترور شیخ توسط کریم دواتگر، از مهره های کمیته مجازات، جمعه شب ۱۵ ذی حجه ۱۳۲۶ ق/ ۱۸ دی ۱۲۸۷ ش در مقابل خانه علیرضا عضدالملک انجام گرفت. در این رویداد تیری به کشاله ران چپ شیخ اصابت کرد و طلبه همراه وی (میرزا حاجی آقای دماوندی) از ناحیه پا و شانه مجروح شد و البته بر اثر رشادت او شیخ نجات یافت. جراحی شیخ عمیق نبود اما سه ماه و نیم او را در بستر خواباند و تا پایان عمر پادرد داشت و می لنگید، چرا که پای چپ شیخ چهار انگشت کوتاه شد. ضارب دستگیر شد و مقرر گردید به دستور محمد علی شاه به قتل برسد، لیک شیخ شفاعت کرد و او را بخشید و مانع کشته شدنش شد.^{۵۳}

شیخ از آن رو به قانون اساسی اطلاق ضلالتنامه می کند که در آن مواد و فقرات نوظهور و راه و رسم تازه می بیند که آن را مصداق بارز «بدع» می پندارد که از ناحیه «فرق جدید و طبیعی مشربها» طرح و ترویج می شود و البته در چارچوب «حریت موهومه»

۵۲. رسائل مشروطیت (۱۸ رساله و لایحه درباره مشروطیت). به کوشش غلامحسین زرگری نژاد. تهران، کویر، ۱۳۷۴. ص ۱۶۶.

۵۳. تندرکیا. [شرح حال شیخ فضل الله نوری]. نهب جنبش ادبی: مجله شاهین، تهران، انتشارات روزنامه فرمان، ۱۳۳۴، دفتر ۴، صص ۲۶۶-۲۶۷.



آیت‌الله سید محمد طباطبائی و شیخ فضل‌الله نوری و جمعی از روحانیون دیگر [۴۳۲-ع]

این عملیات روانی دنبال می‌شود، اصطلاحی که در ادبیات گفتاری شریعت‌مداران، از آقاسید محمدکاظم یزدی تا شیخ فضل‌الله نوری، به کار می‌رود؛ و همچنین آزادی فریب‌دهنده، خیال‌انگیز، تردیدمند و گمان‌زا و وهمی که وجود خارجی ندارد و به امحا و نابودی دین می‌انجامد. شیخ برای رساندن مطلب خود کلماتی چون «تدلیسات و تدلیسات» را، که واژه نخست به معنی فریب و پنهان کردن عیب و نقص، و دومی به مفهوم مکر و پنهان کردن حقیقت است، به کار می‌برد تا افکار عمومی مسلمین را به «ملحمه مشروطه» و فتنه مشروطه‌خواهان حساس نماید.

نگارنده، صرف‌نظر از نوع برخورد جانبدارانه آیت‌الله نوری با گلوله‌باران مجلس و انگیزه حمایت او از سلطان یگانه کشور شیعه جهان و واقعه شهادت وی، به صورت نظری به قلمی کردن دغدغه‌ها و پرداختن به علل اضطراب طیف دیندار جامعه در آن عصر می‌پردازد. شیخ تا جایی پیش می‌رود که تندترین لحن و شدیدترین نظر را درباره اولترا مشروطه‌گرایان ابراز می‌دارد:

شبهه و ریبی نماند که قانون مشروطه با دین اسلام حضرت خیرالآنام علیه آلا ف التحیه و السلام منافی است؛ و ممکن نیست که مملکت اسلامی در تحت قانون مشروطگی بیاید، مگر به رفع ید از اسلام. پس اگر کسی از مسلمین سعی در این باب نماید که ما مسلمانان مشروطه شویم، این سعی و اقدام در اضمحلال دین است و چنین آدمی مرتد است و احکام اربعه مرتد بر او جاری است، هر که باشد، از عارف یا عامی، از اولی الشوکه یا ضعیف. هذا هو الفتوی و الرأی الذی لا اظن المخالف فیه و علیه حکمت و الزمت. ۵۴

نیش قبر خلافت

شک نیست که جنس زمان گذشته و نوع نگاه حال با یکدیگر متفاوت‌اند. جهان هر آینه در حال دگرگونی است. با وضعیت جاری امروزی و فهم و برداشت حال و این عصری نمی‌توان به ارزشیابی و داوری درباره آنچه دیروز رخ داده است، پرداخت. این همسانی نابهنجار و شبیه‌سازی ناهمگون به نتایج غیرعلمی ختم می‌شود که دور از حال و هوای تاریخ است و پژوهشگر را به کژراهه و بیراهه می‌کشاند. رویدادهای گذشته بر

۵۴. رسائل مشروطیت، همان، ص ۱۶۷. این همانا فتوا و نظری است که گمان نمی‌کنم کسی مخالف آن باشد، بر اساس آن حکم کردم و تبعیت از آن ضروری است.

مبنای سنگ بنا و ساختارهای ما نحن فیه به وقوع نپیوسته است. کار تاریخنگار به نوعی نیش قبر می ماند؛ گذشته ماده خام اوست، ماده تاریخ. سر و کله زدن با مردگان که توان دفاع از خود را ندارند سهل و ممتنع است. در تحلیل تاریخی و قضاوت درباره رجال و واقعات اتفاقیه می بایست به دو عنصر کارکرد و انگیزه توجه کرد. عمل و پراتیک در بستر تاریخ را راحت تر می توان مورد بررسی و نقد قرار داد؛ اما قضاوت در خصوص انگیزه، بسی دشوار می نماید و صدور نتایج قطعی در این حوزه صعب و تا حدودی ناممکن است. هر چند، از منظری دیگر، نه تنها در باب انگیزه بلکه در حیثه گفتار، کردار و فعالیت افراد اختلاف نظرهای تاریخی فراوانی پدیدار می شود. جالب آنکه چنین برداشتهای متفاوت و در مواقعی متضاد در حالی پدید می آید که اسناد و مدارک فراوانی در اختیارمان قرار دارد. تلگراف ارسالی آیت الله سید محمدکاظم طباطبایی یزدی به شیخ محمد آملی در موضوع اختلافات رخداده میان روحانیان کمک شایانی به فهم مطلب حاضر می کند؛ ملاحظه فرمایید:

ای مسلمانان متدین، آیا می دانید که تلگرافات علماء عتبات برای چه مخالف و ضد یکدیگر است؟ دلیلش این است که در طهران جماعتی تلگراف می کنند مجلسی که قانونش رفع ظلم کند و اشاعه عدل نماید... چه صورتی دارد، این است که جواب می رسد هر کس مخالف این مجلس باشد مجادل با حضرت رسالت خواهد بود. جماعتی دیگر تلگراف می کنند مجلسی که اشاعه منهیات دهد و کفریات را رواج دهد... چه حالتی داراست، جواب می رسد همراهی با این چنین مجلس کفر است. این است که در این سده ها از این تلگرافات از علماء محترم بر ضد یکدیگر می رسد. ۵۵

این موضوع مهم و کلیدی است که سید به آن اشاره می کند. در آن هنگامه پرهیا هو و متأثر از گرد و خاک ناشی از پیدایی اختلاف، شکاف و درگیری موافقان و مخالفان مشروطه، چهره های ناآشنایی به صحنه آمدند که موزیانه، و در مواقعی نهان روشانه، به خلافات قولی علمای دین دامن می زدند و عملاً جاده صاف کن جریان ثالث شدند. نداشتن شناخت کافی، دقیق و عمیق از اصول و آرمان مشروطیت، بروز سوء تفاهمات و پیدایی جو بدبینی، که در مواقعی منشأ آن تندروی و افراط بود، و بالاخره اقدامات عوامل فرصت طلب و ناسالم که وحدت جامعه را هدف قرار داده مبادرت به تفرقه افکنی

می‌کردند، دست به دست هم داده انسجام جامعه را بر هم زد. آیت‌الله یزدی با آنکه چندان میانه‌ای با سیاست نداشت، اما، چنان‌که اشاره شد، با وجود آنکه مرجع تقلید طراز اول مقیم نجف بود، حاضر نشد جریانی را بر ضد آیات ثلاثه که مشروطه‌خواه بودند فعال نماید و رویه «تحفظ» را در امور اتخاذ کرد. این در حالی است که آقاسید محمدکاظم در میان مردم، به ویژه عشایر عراق، از پایگاه قوی برخوردار بود و در ابتدای رخداد مشروطه شمار کسانی که پشت سر او نماز می‌گذازند با علمای مشروطه‌خواه و در رأس آنان آخوندخراسانی قابل مقایسه نبود. سید تلاش وافری را مبذول می‌داشت که از مخالفت رودررو با سایر مراجع خودداری ورزد. اصولاً سید مرجعی بود که درگیری آشکار در سیاست را نمی‌پسندید. نماینده انگلیس در بغداد آیت‌الله یزدی را این‌گونه معرفی می‌کند:

موسیو ماسچکوف (M. Maschkow) [کارمندی از حکومت روس] به من اطلاع می‌دهد که ملا محمدکاظم خراسانی نفوذ عظیمی در باکو دارد. به طوری که او برایم توصیف می‌کرد، باکو یکی از گردنکش‌ترین مراکزی است که در آن تبلیغات انقلابی صورت می‌گیرد. او افزود که متنفدترین شخصیت [روحانی] در خارج باکو در میان مسلمانان قفقاز سید کاظم یزدی است. بنابراین، من فکر می‌کنم که توجه به این نکته مهم است که تاکنون سید کاظم خود را از سیاست کنار نگاه داشته بود ولی اکنون او می‌خواهد نفوذ خود را به کار برد تا روسها را از ایران براند. سید کاظم یزدی خیلی مورد احترام است و او باید مردی باشد دارای یک شخصیت روحی نیرومند که بتواند در برابر آن همه فشارهایی که بر او وارد آوردند تا او را به جنبش ملی [مشروطه‌خواهی] ملحق کنند، مقاومت کند. بنابراین، اگر او فکر کند که شرکت در امور سیاسی لازم است، ممکن است بتواند با دامن زدن به انقلابهای موجود در قفقاز گرفتاری قابل ملاحظه‌ای برای دولت روس فراهم سازد.^{۵۶}

دوست و دشمن بر خویشتنداری و مقاومت آیت‌الله یزدی نسبت به تأیید جنبش مشروطیت در ایران معترف‌اند. این تحفظ، آگاهانه و از موضع شرع و عقل بود صرف‌نظر از آنکه آقاسید محمدکاظم، چنان‌که ذکر شد، مرجعی بسیار محتاط است. با مطالعه برخی از آثار و بررسی سیره‌وی به سهولت این حقیقت درک می‌شود. سید مهدی

56. F.O. 416/41, August 4, 1909, No.387.

عبدالهادی حائری. تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق. ج ۲. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴. ص ۱۱۶.

موسوی اصفهانی کاظمی، که شاگرد آیات یزدی و نائینی است، می‌نویسد:
مشروطه خواهان کوشش کردند که یزدی را در انقلاب درگیر سازند تا از پشتیبانی و نفوذ او برخوردار گردند. مشروطه گران می‌خواستند یزدی را همراه کنند ولی یزدی وسیله آشنایانش در تهران، اصفهان، تبریز و همدان، به تحقیقات سرّی پیرامون اصول مشروطه گری پرداخت و چون خواسته‌های مشروطه گران را نادرست یافت، گوشه گیری گزید و در نتیجه در حال بیم و نگرانی می‌زیست.^{۵۷}

بیم و نگرانی آقا کاظم بابت جایگاه و موقعیت اسلام در جامعه و سرنوشت مسلمانان بود و گرنه او ترس و خوفی شخصی حس نمی‌کرد. هیچ چیز نمی‌تواند مانع بیان نظر اندیشمندان شود. همگان در اظهار عقاید آزادند. از منظر صاحب گزاره فوق، مؤلف احسن الودیعة فی تراجم مشاهیر مجتهدی الشیعة، انقلاب مشروطه ایران چنان زیانی به اسلام رسانید که تنها ظهور امام زمان (عج) می‌تواند آن را جبران سازد.^{۵۸}

از منظر آیت‌الله سید محمد مهدی موسوی اصفهانی، «مشروطیت آسیبهای فراوان به شریعت وارد کرد. مشروطه خواهان یکی از بزرگان فقهاء، مجتهدان، محدثان و یاوران دین الهی، شیخ فضل‌الله نوری، را به قتل رساندند بدون آنکه او جرمی مرتکب شده باشد. آنان اقدام به از سر راه برداشتن شماری دیگر از روحانیان عالیقدر نمودند تا آزاد باشند هر فعل قبیحی را مرتکب شوند و آخر الامر نور شریعت را خاموش سازند. شماری از سران مشروطه نزد سید محمد کاظم یزدی آمدند تا او را به تأیید مشروطیت ترغیب نمایند اما او، که با اصول مشروطه و انگیزه مشروطه خواهان از طریق خبرهای دریافتی از افراد مورد اعتماد در ایران مطلع شده بود، از هرگونه حمایتی خودداری ورزید.»^{۵۹}

اما موقعیت شیخ در ایران متفاوت بود. او راهبری جبهه‌ای را برعهده گرفت و هزینه سنگین مقاومت خلل ناپذیرش را نیز پرداخت. شیخ هرگز تن به عقب‌نشینی، حتی صوری، از مواضع خود نداد. روند اوضاع به گونه‌ای پیش می‌رفت که او را پایدارتر و

۵۷. عبدالهادی حائری، همان، ص ۲۰۱.

۵۸. همان، صص ۲۲۸-۲۲۹. همچنین بنگرید به علی الوردی، همان، ج ۳، ص ۱۲۷. این اظهارات مختص قدما نیست. در میان پژوهندگان جوان معاصر نیز خوانشهای مشابه دیده می‌شود. یک نمونه کوتاه را بخوانیم: «مشروطیت نیز از ترفندهای امپریالیسم انگلستان - در اولین دهه قرن بیستم میلادی - در ایران بود.» دیباچه محمد ترکمان در مکتوبات، اعلامیه‌ها، و چند گزارش پیرامون نقش شیخ شهید فضل‌الله نوری در مشروطیت، همان، ص ۱۱.

۵۹. علی الوردی، همان، ج ۳، صص ۱۲۶-۱۲۷.

ثابت قدم تر می نمود. راز پابندگی اش یکی گفتن و یکی کردن، وحدت قول و فعل بود. در آن هنگام افرادی تلاش کردند تا دیدگاههای شیخ را نقد نمایند و برای همین به یادآوری علل مخالفت او با جریان مشروطه خواهی پرداختند، لیک در موضعی با چاشنی استهزاء در مقام پاسخگویی و نقد آن برآمدند:

بیانات دلربای جناب حاجی شیخ فضل الله

از قرار مکتوبی که مخبر صادق ما از زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم علیه السلام ارسال داشته است، در این ایام آقای حاجی شیخ فضل الله در آن مقام مقدس به منبر رفته در کمال سادگی و صراحت اظهار داشته اند که مقصود من از آمدن در این بقعه و مخالفت با اساس مشروطیت، فقط اجرای سه امر است که اگر این هر سه در موقع قبول و اجری گذارده آیند من نیز با حجج اسلام و جمهور طبقات انام یکدل و یکزبان خواهم شد.

نخست، آن است که این ملت لفظ مساوات را که باعث تساوی حقوق و حدود مشرک و مسلم است از فصول قوانین اساسی مجلس محترم بردارند که اگر این کلمه بر جای بماند کفر و ایمان در یک کفه میزان شرف همتراز و شوند و جهود و مسلمان در عرصه میدان فضایل عنان بر عنان روند.

ترسد که روز حشر عنان بر عنان رود تسبیح شیخ و خرقه رند شرابخوار دوم، جراید داخله را تعطیل کنند تا زبان سخنوران در کام بخشکد و رموز خلوتیان در پرده فرو ماند.

سوم، وکلای مجلس ملی و بزرگان ملت بیضاء ملتزم شوند که در مجلس شورئ، قولاً و فعلاً، یاداً و لساناً، سخنی به خلاف شریعت بر زبان نیاید و عملی منافعی دین و آئین اجری نشود.

انتهی ما قال شیخ المعنوی
ناشر الأوهام ذوالبطش^{۶۰} القوی
جواب [ادیب الممالک فراهانی]:

اولاً، یکی نیست به حضرت آقا عرض کند در دوره استبداد که هر ظالمی به هوای نفس و غرور طبعیت خون عدالت به زمین می ریخت و بند شریعت از هم می گسیخت... بیگناهان بر دار می شدند و بیگناهان سر دار، داروغه شریک دزدان بود... جناب عالی با آن نفاذ امر و نفوذ کلمه و بسط ید و قبول قول، چرا از بیان این

۶۰. حمله کردن، سخت گرفتن، خشم راندن، آفاقه یافتن از تب و هنوز ضعف داشتن. علی اکبر دهخدا. لغت نامه دهخدا، ج ۱، دوره جدید. تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۲. ج ۳، صص ۴۲۱۷-۴۲۱۸.

کلمات ساکت و در ادای این سخنان صامت بودید. آن روز چه دیدید که خاموش شدید، اینک چه شنیدید که ناطق گشتید.

ثانیاً، در خصوص مساوات حقوق خلط مبحث نشاید کرد و حرف عبث نباید گفت... هر طایفه را، علی‌التعمیم، حقوقی است و، علی‌التخصیص، وظیفه؛ و بر احدی مخفی نیست آنچه از قانون اساسی مجلس شورای ملی از باب مساوات نگاشته‌اند راجع به حقوق عامه خواهد بود که جمیع انبیاء آن را تجویز کرده‌اند.... ثالثاً،^{۶۱} در باب جراید که جناب عالی مایل به نگارش و نشر آنها نیستید، سوگند می‌خوریم که در این امر شرکای شما بسیارند و این بنده بر همگی عرضه می‌دارم که گناه ناکرده را بر کسی نباید گرفت و قصاص قبل از جنایت نشاید کرد. ذلت یک تن باعث ذلت دیگران نخواهد شد. تکلیف شما، که خود را حاکم شرع و قاضی دیوان شریعت می‌شمردید، آن است که اگر وقتی سخنی مخالف دین و آئین و یا منافی عقل و عرف از جراید فرو خواندید، آن ورق را در آب بشویید و مجازات نگارنده را از قوای حاکمه و مجریه درخواست کنید. اکنون هیچ عاقل متشرعی با سلیقه و عقیده جناب عالی همراه نیست که به احتمال و گمان یا به غرض بر تعطیل کل جراید فتوی‌دهید.

رابعاً، اینکه فرموده‌اید وکلای مجلس و رؤسای ملت ملتزم باشند که در آن مجلس، قانونی به خلاف شرع مطهر امضاء نشود و سخنی بر ضد صلاح شریعت به زبان نیاید، این سخن را احدی منکر نیست.^{۶۲}

مطبوعات تندرو عصر مشروطه به کسی حساب پس نمی‌دادند و پاسخگوی غوغاسالاری و جنجال‌آفرینی و شایعات و اکاذیب نبودند. بسیاری از دلسوزان ملک و دین، خواهان کنترل مطالب و محتویات نشریات بودند تا روزنامه‌نویس نتواند به کسی فحش دهد و بزرگان را با خامه خود نوازش کند تا چه رسد به اینکه برخی در اسائه ادب از این نیز فراتر رفته به آسودگی به تمسخر شریعت‌مداران مبادرت ورزند. نظرگاه معتقدین به مشروطه مشروعه در حوزه مساوات و عدالت روشن بود. حساب این طیف، که در دینداری، صداقت، عدالت‌طلبی و حساسیت آن نسبت به مظاهر تمدن غرب

۶۱. در اصل ثانیاً، آمده است.

۶۲. روزنامه مجلس. شماره ۱۶۲، مورخ چهارشنبه ۱۱ رجب‌المرجب ۱۳۲۵ق/ ۲۱ اوت ۱۹۰۷م، ص ۳. مدیر روزنامه مجلس محمدصادق طباطبایی و دبیر آن ادیب‌الممالک بود.

تردیدی وجود ندارد با هیئت حاکمه مستبد، خودمحمور، ناتوان، زورگو و فاقد درک از خواست طبقات جامعه و مطالبات آنها جداست. مشروعه خواهان سنت‌گرایانی هستند که به احتیاط و وسواس و حتی انعطاف‌ناپذیر بودن خود در برابر مدرنیته مباهات می‌کنند چنان که در بررسی ماهیت مشروطه‌گرایان می‌بایست میان مشروطه خواهان دیندار، ملی، آگاه، عدالت‌طلب، آزادیخواه، نوگرا، قائل به مشروطه کردن قدرت و پر کردن گسست حاکمیت - ملت، راست کردار و باورمند اصلاحات تدریجی، با مشروطه‌چیان عرفی، کاملاً دموکرات، منورالفکر، مقلد کور، وابسته، سینه‌چاک آزادی، تشنه حذف روحانیت و بعضی هم خواهان کنار نهادن مذهب، و هول‌زدگان فرهنگ غرب تفاوت قائل شد.

مشروط کردن قدرت یا شریعت

شریعت‌مداران نگران بودند که مشروطه خواهان به جای آنکه قدرت را به شریعت مشروط نمایند و، در واقع، مشروطیت به شریعت مشروط شود، خود شرع مشروط گردد! مفاد برخی «مهملات»، که در مطبوعه‌های آن دوره درج می‌شد، حکایت از آن داشت که برخی برای شرع نیز حدودی قائل بودند، امری که موجب تحریک مشروطه‌گرایان شد و بر آنها گران آمد، چرا که برای شرع هیچ حدی را متصور نبودند. ایده‌آل این جریان آن بود که به کلمه مشروطه، «کلمه مبارکه مشروعه و قانون محمدی(ص)»، افزوده شود.

نگرش این جبهه به محمدعلی شاه نیز از موضع اختیار بد و بدتر و دفع افسد به فاسد بود. آنان نگران تضعیف سلطان یگانه کشور شیعی جهان و برهم زدن اوضاع و امور نظم مملکت و سوءاستفاده اجانب از این اقدامات بودند. برخی رسانه‌های نوشتاری حاوی مقالاتی بود که در آن شاه را مورد شدیدترین اهانتها قرار داده بود. نه تنها به شاه، بلکه به اجداد و اطرافیان او اهانت می‌کردند، و در مواردی در مقاله‌ها آرزوی یافتن فدایی بزرگی شده بود که حساب شاه را برسد. سنوات بعد نشان داد که این نگرانی بیجا نبوده است. موضوع پذیرش کامل و بی‌قید و شرط دموکراسی و اعتبار آراء اکثریت نیز محل مذاقه، بحث و اختلاف است. از منظر مشروعه خواهان البته که چنین حریتی با شریعت اسلامی مباینت داشت. آنان به جد خواهان آن بودند که «قید عدم مخالفت با قانون شرع» در قانون اساسی گنجانده شود. از این رو، این طیف خیزش مشروطیت را نه انقلاب، که فتنه



میرزا صادق ادیب‌الممالک فراهانی [۹۸۲-۶۴]

و آشوب می‌پندارد که هدفهای مبهم و نامشخصی را تعقیب می‌کند. آنان دریافتند که جماعتی مشروطیت را بهانه کرده فرصت را برای مبارزه با دین و روحانیت مغتنم شمرده‌اند و این، بیش از هر چیز، بر تشویشها افزود. جواب شیخ فضل‌الله، از کُبار این طیف، به سؤال امجدالواعظین تهرانی که «آیا علمای اعلامی مانند آخوند ملا کاظم خراسانی و آقای حاجی میرزا حسین حاجی میرزا خلیل تهرانی و آخوند ملا عبدالله مازندرانی که فتوای مشروطه را داده‌اند، مشروعیت را در نظر داشته‌اند یا خیر؟» جالب است و از موضع یک مجتهد مستقل که محق است نظرش را بیان نماید و برای پیروانش تبیین‌کننده حائز اهمیت می‌باشد که می‌گوید: «این آقایان از ایران دورند و حقیقت اوضاع

را از نزدیک نمی‌بینند و نامه‌ها و تلگرافهایی که به ایشان می‌رسد از طرف مشروطه‌خواهان است و دیگر مکاتیب را به نظر آقایان نمی‌رسانند.»^{۶۳}

واقعیت این است که طرفین ماجرا، همچنین در صفوف مشروطه‌خواهان درک و فهم همه‌جانبه، رسا و کاملی از مشروطه وجود نداشت. برخی اضطرابها ناشی از اقدامات و فعالیت‌های جمعیت اتحاد و ترقی بود که در پی اضمحلال خلافت عثمانی و تأسیس جمهوری ترکیه لائیک بود و خبر آن از طریق برخی نشریات و مسافران به آگاهی آقایان علماء می‌رسید.

به هر روی، همه قسم تاخت و تاز در آن برهه به عمل می‌آمد. در آن فضای مسموم نفس کشیدن دشوار بود و بعضی وقایع و اتفاقات به حساب جناح مقابل نهاده می‌شد. روزی، روزنامه مطبوعه شیخ در حضرت عبدالعظیم(س)، نوشت:

همگی در طهران هستیم؛ فقط طهران را از شما می‌پرسم، آیا از وقتی که اسم آزادی در این شهر شایع شده است سستی عقاید اهالی و درجه هرزگیها و بی‌باکیها از کجا به کجا رسیده است. هیچ وقت شنیده بودید که یهودی با بچه مسلمان لواط کرده باشد... امسال مجالس روضه‌خوانی و تکایای عزاداری و اهتمام مردم در این عبادت که از شعائر بزرگ شیعه‌خانه است نزدیک نصف به تعطیل گذشت و متروک شد. آیا هیچ انتظار چنین نتیجه را داشتید.^{۶۴}

و البته جناح مقابل که رواج و گسترش فساد را نه نتیجه آزادیخواهی بلکه توطئه‌ای که هواداران استبداد بر ضد مشروطه‌طلبها می‌پندارد که بی‌بند و باری را ثمره مشروطه‌خواهی قلمداد نمایند و آنان را متهم به تضعیف دیانت کنند، دسیسه‌ای که، به‌زعم آنان، مثلث دربار، مشروعه‌خواهان و عمله فساد هر یک در آن سهم داشتند و با راه‌اندازی این کارناوال درصدد انتقام‌جویی برآمدند. هر چند این گروه بدون هیچ دلیلی علمای مخالف مشروطه را نیز در این کار دخیل می‌دانستند و این چنین می‌پنداشتند:

یکی از نیرنگهای مستبدین و ملامهای طرفدار مشروطه مشروعه برای بدنام کردن مشروطه‌خواهان و متهم کردن آنها به بیدینی این بود که نظمیة جمعی از زنان فاحشه را با پول زیاد جمع کرد و در خفا به آنها دستور داد که به حال اجتماع در میان

۶۳. مکتوبات، اعلامیه‌ها، و چند گزارش پیرامون نقش شیخ شهید فضل‌الله نوری در مشروطیت، همان، صص ۳۳۱-۳۳۲.

۶۴. رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات، و روزنامه شیخ شهید فضل‌الله نوری، همان، ص ۲۶۴.

روز که خیابانها و بازارها پر از جمعیت است، بدون حجاب به بازارها و خیابانها رفته و فریاد بکشند زنده باد مشروطه، زنده باد آزادی (مشروطه به ما آزادی داده و ما باید از قیود دینی آزاد باشیم و هر طور میل داریم زندگی کنیم). هدف مستبدین این بود که به این وسیله مردم متعصب را بر ضد مشروطیت قیام بدهند و به آنها بفهمانند که اگر از این سیل جلوگیری نشود، فردا زنها و دخترهای آنها هم به روز همین زنهای دوره گرد و هرزه خواهند افتاد. دولت‌آبادی می‌نویسد که محرک اصلی این نقشه سعدالدوله بود. باری این نیرنگ هم به جایی نرسید و مردم مصنوعی بودن آن را به خوبی درک کردند و خطبای ملت این عمل رسوای ملاهای مستبد را که جز بدنامی خودشان نتیجه‌ای نداد برای مردم تشریح کردند و به همه فهمانند که این قوم برای رسیدن به مقصودی که در پیش دارند از ارتکاب هر نوع زشت‌کاری و پلییدی خودداری ندارند.^{۶۵}

آنچه در بیان این دو روایت تاریخی منظور است، ارائه شمایی و توصیف جو بدبینانه‌ای است که در آن برهه پدیدار شده بود و، به تعبیر برخی، شیاطین به آن دامن می‌زدند تا فضا بیش از پیش مسموم و آلوده شود، اتفاقی که در حالت عادی و طبیعی پدید نمی‌آید. شک نیست که مورخان و تاریخنگاران به دلیل محدودیت‌هایی که داشته‌اند، دید همه‌جانبه‌ای درباره بسیاری از شخصیتها و رخداد‌های تاریخی نداشته‌اند و در کتابت وقایع تاریخی بر حسب شنیده‌ها و اقوال دیگران و نه دیده‌ها یا بررسی دقیق آن از رهگذر منابع مستند دیگر، اقدام به نمایش تصویری از آن نموده‌اند.

چنان که بیان شد، در واقعه مشروطه، خبرهای ضد و نقیضی از اکناف ایران به عتبات می‌رسید. در چنین جوی چگونه می‌توان به منقولات، که هر یک حاصل برجسبهای مختلفی نیز بود، اعتنا کرد. یکی از کتاب‌سازان که در افترا بستن به آیت‌الله یزدی ید طولایی دارد و در زمره متخصصان لافزنی، فرافکنی و دروغ‌گویی است، و در مقام ادعا، کت و قیح‌ترین مدعیان را از پشت بسته است، درباره آقاسید محمدکاظم یزدی می‌نویسد که ایشان در پاسخ «جماعتی از علما و طلاب» که «سبب عدم اتفاق و همراهی ایشان را با آیات در حمایت اسلام و حفظ ممالک اسلامی و حقن^{۶۶} دماء مسلمین و محافظه نفوس و اعراض و اموال آنها از کفار» پرسش می‌کنند، پاسخ می‌دهد که «من اعتقاد به صحت

۶۵. مهدی ملک‌زاده. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. ج ۲. تهران، علمی، ۱۳۶۳. (ج اول و دوم و سوم)، ص ۵۰۵.
۶۶. بازداشتن، نگاهداشتن. محمد معین. فرهنگ فارسی. تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱. ج ۱، ص ۱۳۶۴.

این اخبار ندارم و ناقلین و کاتبین آنها را وثوق ندارم.»^{۶۷}

توجه داشته باشیم که مورخان از آقا کاظم یزدی به عنوان کسی که منصب «مرجعیت اعلیٰ»^{۶۸} را در جامعه شیعی عهده‌دار بود یاد کرده‌اند و شخصیت علمی ممتازش، او را در زمره فحول علمای امامیه قرار داده است. در بررسی مواضع وی، بار دیگر تأکید می‌شود که می‌بایست به ضرورت «احتیاط» ایشان به عنوان یک مرجع عالی‌مقام، که خود را موظف می‌داند از حرکات احساسی و اقدامات ناپخته پرهیز کند، توجه کرد. از قضا نظام‌الدین زاده در اثر خود به کرات خطر عناصر تفرقه‌افکن و شایعه‌پرداز را که تعدادشان نیز الی ماشاءالله در عتبات، به ویژه نجف اشرف، و در جوف بیوت علمای بزرگ، کم نبود، یادآور می‌شود:

در محضر حضرات آیات همه قسم اشخاص حاضر و در ضمن جماعتی از صاحبان غرض، که قصدی جز استراق سمع و تفتیش اخبار ندارند، همه روزه می‌آمدند که شاید بر مطالب مطلع و در صدد مهیا کردن اسباب فساد برآیند و به هر وسیله باشد محض عداوت و رقابت اصلیه و عارضیه که به آیات و حجج دارند، اسباب توهین ایشان را فراهم آورند و به همین وسیله ایشان را از نیل به مقصود خود بازدارند.^{۶۹}

با توجه به چنین فضایی آیا حق با صاحب عروه نیست؟ چگونه می‌توان در این اوضاع به مسموعات اعتنا کرد و سره را از ناسره تشخیص داد. ملاک صحت و سقم منقولات چیست؟ یکی از مورخان از پادرمیانی آیت‌الله شیخ محمد مهدی خالصی، مرجع تقلید مقیم کاظمین، به منظور همراهی آیات سید محمد کاظم یزدی و میرزا محمد تقی شیرازی، با حرکت جمعی علما در آن ایام، سخن به میان آورده می‌نویسد: در ایامی که وی در نجف به انتظار دیدار با سید کاظم به سر می‌برد، عناصری ناشناس به او یورش بردند که طرفداران خالصی بلافاصله اسباب عزیمت او از نجف به موطنش - کاظمین - را فراهم آوردند. شهروندان کاظمینی با شنیدن خبر تعدی به روحانی بزرگوار شهرشان خود را آماده درگیری و گرفتن انتقام از نجفی‌ها کردند که اگر سفارشهای خالصی و

۶۷. حسن نظام‌الدین زاده. هجوم روس و اقدامات رؤسای دین برای حفظ ایران. به کوشش نصرالله صالحی. تهران، شیرازه، ۱۳۷۷. صص ۸۴-۸۵.

۶۸. عبدالحلیم الرهیمی. تاریخ الحركة الاسلامیة فی العراق، الجذور والفکرية والواقع التاریخی (۱۹۰۰-۱۹۲۴). بیروت، الدار العالمیة للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۹۸۵. ص ۱۴۵.

۶۹. حسن نظام‌الدین زاده، همان، ص ۷۹.

دعوت او از کاظمینیه‌ها و مقلدانش به آرامش انجام نمی‌گرفت، معلوم نبود چه غائله‌ای برپا می‌شد.^{۷۰}

افترا به صاحب‌عروہ

برخی غرض‌ورزی در تاریخ‌نویسی را به حد اعلی رسانده‌اند. اینان به عده‌ای بیش از تصور توجه کرده‌اند و در فرازهایی شماری از شخصیت‌های تاریخی مخالف فکرشان را نه‌تنها مورد بی‌مهری و بی‌اعتنایی قرار داده‌اند بلکه نسبت به تحریفات آشکار وقایع تاریخی با جعل خبرهای کذب اقدام کرده‌اند. در یکی از نوشته‌ها از جوّی که علمای مقیم شهرهای مقدس نجف و کربلا، در مجلس منعقد در خانه آیت‌الله شیخ محمدکاظم خراسانی (صاحب کفایة‌الاصول)، برای تکفیر آیت‌الله سید محمدکاظم یزدی (صاحب عروہ‌الوثقی)، فراهم ساخته بودند، یاد می‌شود. نویسنده با وقاحت خاطر نشان می‌سازد که آقایان علمای طراز اول این دو بلده و عتبه مقدسه، به‌رغم مخالفتها و معاندتهای سید کاظم یزدی با نظرشان، «باز ملاحظه او را نموده» وی را از مرجعیت خلع و نسبت به تکفیرش اقدام نکردند!

روز شنبه هفدهم در خانه آقای خراسانی مجلسی مشتمل بر تمام ارکان و بزرگان دین و حجج اسلام، از کربلایی و نجفی، منعقد و صحبت‌های دیروز مشروطاً بالکم و الکیف در مورد مذاکره‌گذارده شد. با آن همه اتمام حجت، بر همه معلوم [و] قرار بر این شد که بعد از این به هیچ وجه در هیچ امری و در هیچ باب مراجعه به آقای یزدی نشود و در هیچ مطلبی او را مداخله ندهند و موافقت او را متوقع نبوده از طرف او دل خود را فارغ داشته همراهی او را اسباب تعطیل در امور قرار ندهند، اگرچه بعضی از آقایان و بزرگان دین که در این مجلس حضور داشتند به واسطه بین بودن و جوب توسل به اسباب دفاع اجانب از بلاد اسلام و قطع به حصول و تحصیل آن به اتفاق عموم آقایان در مذاکرات و همراهی جمیع و عدم اظهار خلاف در این باب و اصرار تام [و] تمام علما و بزرگان و مقدسین و ابرار مثل آقای خراسانی و آقای مازندرانی و آقای حائری و آقای صدر اصفهانی و آقای شریعت اصفهانی و آقای سید علی داماد و آقای خوانساری و آقای [ای] قمشه [ای] و آقای نائینی و آقایان عظام دیگر، از کربلایی و نجفی، به حصول اتفاق و رفع خلاف و نفاق در این فجیعه بلکه در تمام

امور گذشته از زحمت حرکت آقای صدر و آقای شیخ‌العراقین، که برای تحصیل این مطلب از کربلا به نجف آمده، و سد باب انواع احتمالات با این همه احتجاجات و عدم ظهور همراهی و همدردی آقای یزدی و تغییر در خیالات و ارادات او و عدم موافقت او در توسل به اسباب دفاع چاره استخلاص اسلام با آقایان بلکه ظهور مخالفت قطعی، که در موارد عدیده از او ظاهر گردیده، به طورهای دیگر رأی می‌داد و اکتفا به عدم مراجعه تنها نمی‌کرد؛* لکن، به ملاحظه عدم مناسبت وقت و نزاکت مقام، صرف نظر از رأی مذکور نموده و به همان عدم تعرض اکتفا کردند و قرار اجتماع عصر را در منزل آقا[ی] صدر دادند.^{۷۱}

بر فرض انعقاد چنین گردهمایی مهمی به توسط علمای اعلام در بیت حضرت آخوندخراسانی، هر چند جز مؤلف هجوم روس و اقدامات رؤسای دین برای حفظ ایران، هیچ مورخ و مأخذی به آن اشاره نکرده است، دو علت را می‌توان محتمل دانست؛ نخست، شایعه عدم همراهی آقا محمدکاظم یزدی با جمع علما در اعلام جهاد بر ضد روس و ضرورت دفع تجاوز آنان از ایران است، که این موضوع کذب محض است. صدور حکم جهاد از سوی آیت‌الله یزدی در دفاع از ایران و طرابلس قطعی است. منابع مختلف تاریخی متن حکم جهاد تدافعی ایشان را آورده‌اند. وی فرزندش را نیز در پی صدور احکام جهادیه بر ضد انگلیس در جنگ جهانی اول، رهسپار جبهه نبرد کرد و «محمد» در صفوف مجاهدان در جبهه به شهادت رسید و این موضوع جزو مسلمات تاریخی است. اما اگر مقصود، مخالفت آیت‌الله یزدی با مشروطه ایران است، که مواضع ایشان در این باب به اجمال ذکر شد. وی قرائت متفاوتی از مراد مشروطه‌گرایان داشت. تجمع مورد اشاره علما، عادی نیست و می‌بایست امر خطیر و حساسی روی داده باشد که منجر به فراخوان آنان به نجف بشود. نظام‌الدین زاده دروغ را آن قدر بزرگ جلوه می‌دهد تا احتمال پذیرش آن بیشتر شود.**

از قضا آیت‌الله یزدی در حوادثی نسبت به همسلکان خود پیشگام بود. یک نمونه آن واقعه تحصن ایرانیان مقیم عتبات در محله «خیمه‌گاه» نزدیک کنسولگری بریتانیا در

* رأی داد که تکفیرش کنند و عالمی را آسوده نمایند و این رأی را هم پسندیدند لیکن باز ملاحظه او را نموده در مورد اجرا نگذاشتند. ۷۱. حسن نظام‌الدین زاده، همان، صص ۴۴-۴۵.

** برای پی بردن به نادرستی این اجتماع، بنگرید به: صفاءالدین تبرائیان، «ساحت تاریخسازی؛ نقد و نظری در حوزه تاریخنگاری جنبش علمای بین‌النهرین»، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، س ۳، ش ۱۱، صص ۳۴۰-۳۴۲.

کربلا است. در این رخداد که چندی پس از تحصن مشروطه‌خواهان در سفارت انگلیس در تهران روی داد و بیش از پنجاه روز به طول انجامید، آیات شیخ محمدکاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی دخالت نکردند؛ اما از سوی آیات میرزا حسین میرزا خلیل تهرانی و سید محمدکاظم یزدی نمایندگانی از نجف به منظور نصیحت جماعت بست‌نشین رهسپار کربلا شدند.^{۷۲} هر چند میان بست‌نشینی در تهران و کربلا وجوه تشابه فراوانی دیده می‌شود و خط انگلیس در تحریک ایرانیان اظهر من الشمس است، چراکه آنان در تهران در امتداد تضعیف سلطه محمدعلی شاهی از هیچ کوششی مضایقه نکردند و در کربلا در تضعیف حاکمیت عثمانی از هیچ تلاشی فروگذار نکردند و در کربلا عوامل کمتر شناخته شده، نزدیک به دو ماه جمع‌کثیری را در خلال تحصن اطعام کردند با این حال برخلاف انتظار، مراجع عظام چون خراسانی و مازندرانی دخالتی در این رویداد نکردند و نمایندگان آیت‌الله یزدی برای جلوگیری از خونریزی و توصیه به بست‌نشینان برای خاتمه دادن به تحصن به کربلا اعزام شدند.

به طوری که می‌دانیم انگلیسیها از مشروطه‌خواهان در ایران حمایت می‌کردند اما در فرات مرکزی از مخالفان مشروطه‌جانبداری می‌نمودند؛ لیک تلاش حضرت آیت‌الله یزدی با فرضیه همسویی ایشان، بنا بر نقل مغرضان و فرافکنان، با سیاست انگلیس مطابقت ندارد. صرف‌نظر از اینکه کافی است داستان ملاقات سر رونالد استورز، مسئول امور اطلاعاتی انگلیس در کشورهای عربی، را با آقا کاظم یزدی، مرور کنیم تا پی به ایستادگی تحسین‌برانگیز و استقلال مالی وی ببریم. استورز از دوستان لورنس بود و به زبان عربی تسلط کامل داشت. وی نیز مانند لورنس از افسران بلندپایه و مأموران امنیتی - اطلاعاتی کارکننده بریتانیا به شمار می‌آمد. استورز در نوشته خود آشکارا اظهار می‌دارد که انگلیس از موضع «علامه بزرگ، سید کاظم یزدی، در مورد خود بیمناک است.» وی از تلاش خود درباره دادن رشوه به آقا کاظم و خودداری ایشان از پذیرش آن سخن به میان می‌آورد. شرح این دیدار را جعفر خیاط، مورخ سرشناس عراقی و فارغ‌التحصیل دانشگاه کالیفرنیا در کتاب خود *النجف فی المراجع الغریبة*، ترجمه کرده و آورده است.^{۷۳}

۷۲. به منظور آگاهی از رخداد جانسوز کربلا و قتل‌عام متحصنان، نک: روزنامه جبل‌المتین، س ۱۴، ش ۱۹، مورخ ۱ ذی‌قعدة ۱۳۲۴ق، ص ۲۰؛ ش ۲۰، صص ۱۲-۱۳؛ ش ۲۲، صص ۱۸-۱۹؛ ش ۳۰، ص ۱۲؛ ش ۳۱، صص ۱۹-۲۰. همین‌طور: علی‌الوردی. *لمحات اجتماعية من تاريخ العراق الحديث*. ج ۳، صص ۱۱۰-۱۱۱. همی: علی‌الخاقانی، *شعراء الغری، ج ۱۰*، صص ۸۲-۸۳.

۷۳. به منظور دسترسی به این متن مراجعه شود به: جعفر الخلیلی. *موسوعة العتبات المقدسة*. ج ۲. بیروت، مؤسسه

بی‌شک این دیدار به روشنی نشان‌دهنده استقلال آیت‌الله یزدی و عدم تمایل آن روحانی عالی‌مقام و مظلوم به سیاست بیگانگان و در رأس آن امپراتوری بریتانیاست. خبرهای تاریخی، به خودی خود، حجیت ندارند، چه رسد به خبر واحد و متکلم وحده که در اعتبار آن بیشتر باید تردید کرد. اخبار تاریخی را باید امارات و قرائن مستدلی، مبرهن سازد. محقق کنجکاو محق است در بسیاری از مشهورات تاریخی تردید کند. بسیاری از دفاعیات و حملات به شخصیت‌های تاریخی و بالا و پایین بردن آنها، از سوی برخی سیره‌نویسان و تاریخنگاران، بر مبنای احساسات و عواطف شخصی و یا برای جلب‌نظر هیئت حاکمه و زیر فشار بوده است. توجه داشته باشیم پرونده‌های تاریخی پرمناقشه همواره باز خواهند ماند و هرگز به بایگانی راکد نمی‌روند.

→ الأعلمی للمطبوعات. ج ۶ (بخش نجف، قسمت اول)، صص ۲۵۶-۲۵۷. و به منظور مطالعه ترجمه به فارسی این دیدار، بنگرید به مقاله «ساحت تاریخسازی؛ نقد و نظری در حوزه تاریخنگاری جنبش علمای بین‌النهرین»، همان، صص ۳۴۶-۳۴۷.